

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال چهارم
شماره ۴۳ - مهر ۱۳۸۲ - اکتبر ۲۰۰۳

مبارزه ایدئولوژیک بر سر فاجعه ۲۸ مرداد

به مناسبت پنجاهمین سالگرد
کودتای خائنانه ۲۸ مرداد

حزب کار ایران (توفان) تنها تشکل سیاسی در ایران بوده و هست که جسورانه و بی توجه به تبلیغات رایج و جو سازی بورژوازی ملی ایران از نقطه نظر چپ به جبهه ملی به رهبری مصدق بخاطر ضعفش در پیکار علیه امپریالیسم و بویژه امپریالیسم آمریکا، بعلت ضعفش در پیکار علیه فئودالیسم، بعلت ضعفش در پیکار علیه مذهب، بعلت درک طبقاتیش در شناخت دوست از دشمن و خصومت وی با جبهه جهانی انقلاب به رهبری اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی لنینی و استالینی، بعلت بی توجهی عمیقش نسبت به حقوق و بهبود شرایط زندگی کارگران و زحمتکشان و همکاری اش با روحانیت که ماهیتاً ارتجاعی بوده و هست بیش از سایر نیروهای مدعی چپ که به مجیزگوی بورژوازی ملی ایران بدل شده بودند، انتقاد کرده است و می کند. حزب کار ایران (توفان) بعنوان ادامه دهنده راه انقلابی حزب توده ایران بعد از خیانت ریزبونیستها به طبقه کارگر، نه تنها تابع راستروی حزب توده ایران در تعظیم و تکریم نسبت به بورژوازی ملی ایران نشد، بلکه تنها تشکلی است که از دیدگاه چپ و کمونیستی به این گذشته برخورد کرده و از این گذشته بر اساس ملاکهای ماتریالیسم تاریخی به دفاع برخاسته است. حال آنکه سایر تشکلهای به این گذشته یا از دیدگاه آنتی کمونیستی و نیهیلیستی برخورد کرده و یا در این برسپها از دیدگاه متکی بر ملاکهای ماتریالیسم تاریخی بدور می افتند و تحلیل تاریخ را بدست ذهنیات خویش می سپارند. از نظر آنها مصدق عنصری خطا ناپذیر، بزرگترین نابغه تاریخ و سراسر زندگی مشحون از مبارزه انقلابی بوده و شکست جنبش مردم ایران به گردن .. ادامه در صفحه ۲

مبارزه با ارتجاع جز لاینفک مبارزه با امپریالیسم

خاطی و روحانیتی که ماهیتش امروز بر همه کس و حتی بر همه ناکسان روشن است به تضعیف نیروی ملی منجر می شود. این از همان نوع تئوریهای من در آوردی خمینی است یعنی همان تئوری معروف "همه با هم" که مرز میان دوست و دشمن را مخدوش می کرد و در سایه دیوار لالائی این تئوری خوفناک دشنه های اسلام ناب محمدی را برای بریدن گردن آن خوشخیالانی که به مکر خمینی تسلیم شده بودند صیقل می داد. این تکرار تاریخی است که دید ضد کمونیستی و بورژوائی اجازه نمی دهد چیزی از آن برای راه آینده آموخت.

اگر بتوان انتقادی واقعیتنا به مصدق روا داشت آن نیست که با دربار پهلوی کنار ادامه در صفحه ۶

سالگرد دو کودتا، ایران و شیلی

نخستین کودتای تاریخ پس از آغاز جنگ سرد توسط امپریالیستها در ایران انجام گرفت. نمونه تجربه شده ایران را امپریالیسم آمریکا در سایر ممالک از جمله اندونزی و شیلی نیز بکار برد و علیرغم وجود این تجربه تلخ در آن توطئه ها نیز موفق از کار در آمد. ایران کشور ما خرگوش آزمایشگاهی یک دسیسه آموزی بزرگ برای سلطه امپریالیسم بعد از جنگ بود. اشتباه است اگر نقش خائنانه ریزبونیستها را در پیروزی و همدستی با امپریالیسم نادیده بگیریم و فراموش کنیم که ریزبونیسم ادامه در صفحه ۸

دشمن را بشناسیم

و هشت مرداد منجر شد به معنای آن نبود که وی شناخت درستی از امپریالیسم آمریکا داشت.

"سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان" در نشریه شماره ۱۰ خویش در خرداد سال ۱۳۴۷ در تحت عنوان "۲۳ تیر و ۳۰ تیر" نوشت:

"روز ۲۳ تیر ۱۳۳۰ هریمن نماینده امپریالیسم آمریکا از طرف رئیس جمهور آن کشور با ایران میامد تا قبول بند و بست راهزنانه امپریالیسم آمریکا و انگلستان را در مسئله نفت بدولت دکتر مصدق توصیه کند. مردم هشیار و مبارز تهران بنشانه مخالفت با مداخلات خام طلبانه امپریالیسم آمریکا که "میانجیگری" هریمن مظهر آن بود نمایش عظیمی ترتیب دادند که با سر نیزه و گلوله روبرو شد. صدها زخمی و دهها نفر شهید شدند. روز ۲۸ تیر ۱۳۳۱ (یکسال بعد) شاه باشاره امپریالیسم آمریکا و انگلستان فرمان عزل دکتر مصدق و انتصاب قوام را صادر کرد. انتشار خیر این اقدام خیانت آمیز بیدرنگ در سراسر ایران امواج عظیم اعتراض خلق را برانگیخت. بویژه در تهران مردم به پشتیبانی از دولت ملی دکتر مصدق بخیابان ریخته صدها نفر زخمی و دهها نفر کشته دادند و سرانجام جبهه ارتجاع و امپریالیسم را بعقب نشینی واداشته قوام را از مسند نخست وزیری بزیر کشیدند و دکتر مصدق را با شور و شوق در مقام خود مستقر ساختند.

این دو حادثه در تاریخ اخیر ایران حاوی درسهای گرانقدری است. ادامه در صفحه ۹

هواداران سلطنت ننگین پهلوی، دوستداران امپریالیسم آمریکا، پاره ای آشفته فکران که به مراحم امپریالیستها دل بسته اند و بزعم خودشان برای رفع بیکاری و دلمشغولی برای جامعه لائیک و مدرن سینه می زنند و آنرا برای فریب مردم از خصلت طبقاتیش تهی می کنند. آنها در مورد فاجعه ۲۸ مرداد سکوت می کنند و آنرا زیر سیلی رد می کنند و یا دکتر مصدق رهبر برجسته مبارزه برای ملی شدن صنعت نفت را به باد انتقاد ناجوانمردانه و خائنه می گیرند که گویا وی بعلت اشتباهاتش در برخورد با شاه و روحانیت و مکی و بقائی و نظایر آنها کنار نیامدنش با آنها و در اثر لجبازی و کله شقی، بختها و فرصتهای فراوانی را که می توانست دست در دست شاه جوانبخت به ثمر رساند بر باد داد.

برخی از این انتقادات بقدری مسخره است که تکرار آن ها برای دانستن خوانندگان خالی از لطف نخواهد بود. یکی از مدعیان تاریخنگاری "بیطرفانه" مدعی است که مصدق با برکنار کردن پاره ای افسران فاسد و سرسپرده ارتش، با برکنار کردن پاره ای از قضات بد نام و فاسد دادگستری، با درگیری با روحانیت و سلطنت، جبهه داخلی مبارزه برای ملی کردن صنعت نفت را تضعیف کرد. توگوئی اخراج قضات بدنام و مرتجع، ارتشیان رشوه خوار ویی فرهنگ و قلدر و نوکر صفت و

دکتر محمد مصدق که رجلی ملی بود و زندگی خویش را بر سر استقلال ایران گذاشت بعلت محدودیت فکری طبقاتی خویش نمی توانست مرز روشن بین دوست و دشمن را برای مردم ایران تصویر کند. در حالیکه روشن کردن این مرز تکانی بود به مبارزه مردم، به یک پارچگی آنها تا در مقابل ارتجاع داخلی و خارجی متحداً مقاومت کنند. این ضعف دکتر مصدق ضعف همه رهبران بورژوازی ملی در عرصه ایران و جهان بوده و هست.

دکتر مصدق از نهضت کارگری ایران بهره بری حزب توده ایران بیشتر واهمه داشت تا از امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم قدرتمند آمریکا.

امپریالیسم آمریکا در تضاد با امپریالیسم انگلستان به سیاست ملی کردن نفت در ایران و اساساً طرح مسئله نفت و جهانی کردن آن از نظر تبلیغاتی توسط عوامل درونی و بیرونی خویش دامن زد. آنها خود را حامی ایران و مصدق جلوه دادند و اطلاعات خویش را در مورد غارت نفت ایران توسط عوامل خویش علیه انگلیسها برملا می کردند تا افکار عمومی برای این فشار مردمی را فراهم آورند. دکتر مصدق با استفاده از شرایطی که تضاد امپریالیستها بوجود آورده بود رهبری مبارزات مردم را در زمینه ملی کردن صنعت نفت به کف گرفت و پس از سازش امپریالیستها با هم هرگز بزیر بار خیانت به منافع ملی ایران، برای سازش با آمریکا نرفت ولی این عدم سازش مصدق که به کودتای بیست

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی

مبارزه ایدئولوژیک...

کمونیستهای ایران است. حتی آنتی کمونیستهای درون جبهه ملی ایران تا به آن حدی پیش می‌رفتند که کمونیستها را مسئول شکست همه نهضت‌های ملی جهان قلمداد می‌کردند. طبیعی بود که نمایندگان بورژوازی ملی ایران همواره عنصرهای "خط ناپذیر" باقی می‌مانند و برای پوشش این خطا ناپذیری خود راه دیگری جز حمله و هجوم به گذشته جنبش کارگری ایران نداشتند و در آینده نیز نخواهند داشت، زیرا این بهترین طریقه پنهان کردن اشتباهات خویش و عدم توجه به زندگی توده‌های مردم بویژه کارگران و زحمتکشان است، انتقاد در قاموس بورژوازی ملی ایران انتقاد از کمونیسم است زیرا با منطق طبقاتی آنها، به سرمایه‌داری که اساساً انتقادی وارد نیست و نمی‌تواند باشد. بورژوازی ملی ایران و حتی ضد ملی آن حق انتقاد به کمونیسم را برای خویش محفوظ می‌دارد. این کینه‌توزی بنظر ما کاملاً با ماهیت طبقاتی آنها انطباق دارد. گاهی این کینه‌توزی در لباس "چپ" و گاهی در لباس راست است.

ما این مقدمه را نوشتیم تا کسی پیدا نشود و مدعی گردد و یا بگوید که حزب کار ایران (توفان) در حمایت از مصدق "متعصب" است و بر خطاهای وی چشم فرو می‌بندد. حزب ما واقعیت‌ها را در همان جایی در تاریخ مبارزان آزادیخواه و استقلال طلبانه مردم ایران می‌نشانند که واقعاً شایسته وی است، نه بیشتر و نه کمتر.

ولی حزب کار ایران (توفان) وظیفه خود می‌داند که از خدمات برجسته دکتر محمد مصدق در قبال دربورگان پهلوی و امپریالیستهای آمریکا و انگلیس به دفاع برخیزد. این امر احترام به درجه رشد و بیداری مردم ایران، برجسته کردن مبارزات آنها و نشانی بر درجه لیاقت آنهاست و تأیید این امر است که آنها شایستگی آنرا را دارند تا در شرایط بهتری زندگی کنند. بیچاره کسانی که با نفی تاریخ ایران، با تئوری "گذشته را باید به گذشته‌گان وا گذارد"، و یا هر نسلی باید از گذشته برد و تجربه را از صفر شروع کند خمینی وار آب به آسیاب غارتگران جهانی و نوکران سرسپرده آنها در ایران می‌ریزند. پیروزی مبارزات مردم ایران در آینده فقط با تکیه بر این گذشته افتخار آمیز و استفاده از تجربه جنبش استقلال طلبانه و انقلابی ایران در صد و پنجاه سال گذشته و بویژه تجربه انقلاب شکوهمند بهمین میسر است (با عرض پوزش از هواداران امپریالیسم که توصیف "شکوهمند" مانند خاری به چشمانشان فرو می‌رود-توفان).

نفی جنبش کمونیستی افتخار آفرین ایران سرآغاز نفی مبارزات ضد استعماری مردم ایران که رهبری آن بدست بورژوازی ملی ایران افتاد بود و این نفی تمامی صفحات درخشان تاریخ معاصر ایران علیه راهزنان

بین‌المللی، نفی هویت ملی مردم ما و خلع سلاح معنوی آنهاست تا نسلا اندر نسل بمنزله غلامان حلقه بگوش ارتجاع تربیت شوند، ادعای "ما را با تجربه نسل گذشته کاری نیست و هر نسلی باید حکومت مورد دلخواهش را خودش انتخاب کند" نه تنها ناشی از نفی طبقات و قانونمندی تحولات اجتماعیست، ارتجاعی، ضد انقلابی و سلاحی در دست محافل سلطنت طلب و امپریالیسم برای تسلط بر ایران است. این سیاست نیهیلیستی، این بریدن حال از گذشته برای سرگشته شدن در آینده، که نافی هویت تاریخی مبارزات مردم ماست فقط به امپریالیسم خدمت می‌کند.

اخیراً ما شاهدیم که آقایان باقر پرهام و علی میرفطروس در مصاحبه‌های خود هم دهن با جریانهای سلطنت طلب به رهبری آقای داریوش همایون و ثابتی، شبه استدلالاتی را برای تخطئه کردن مصدق مطرح می‌کنند که نه تنها جعل تاریخ ایران است، بلکه ملاک‌هایی را وارد تفسیرها و ارزشگذاریهای مبارزات مردم می‌کنند که میدان دادن به آنها دشمن‌ایست که بر پشت مبارزات مردم ایران در آینده نیز وارد خواهد آمد. "توفان" نمی‌تواند در این عرصه فقط شاهد بی طرفی باقی بماند. حمایت از مصدق حمایت از اشتباهات و یا نقاط ضعف وی نیست، همانطور که ما هرگز بر اشتباهات حزب توده ایران در زمانیکه کمونیست بود سرپوش ننهاده‌ایم، حمایت از مصدق تقدیر از خدمات وی به نهضت ضد استعماری در ایران و منطقه است. بر این نکات است که باید انگشت گذاشت و آنها را برجسته کرد و از آن برای مبارزات آتی الهام گرفت.

ماهیت انتقاد

اصل در هر انتقادی شناخت اشتباهات و پرهیز از آنها، آموزش از آنها برای بهبود کار و موفقیت در آینده است. از این جهت، گذشته را همواره چراغ راه آینده توصیف کرده‌اند. ولی می‌توان با نیت دیگری نیز انتقاد کرد تا بر اشتباهات سرپوش گذارده شود و زمینه اسارت و بردگی بعدی را فراهم آورد. و این است که باید همواره به ماهیت انتقاد توجه داشت. نیت انتقاد را دید زیرا انتقاد در هر صورت یک عمل سیاسی و با نتایج اجتماعی است. مضحک است اگر کسی پیدا شود بر انتقادهائی که نازیبا برهبری هیتلر و دستگاه آدمکشی نظام سرمایه‌داری آلمان نسبت به یهودیان می‌کردند در دنیای امروز تکیه کند بر آن‌ها صحنه بگذارد، آنها را بزرگ کند، بین پیغمبران جرجیس را بیابد ولی فاجعه تاریخ بشریت را که به قتل عام نژادپرستانه میلیونها یهودی منجر شد بدست فراموشی بسپارد. و این ترفند سیاسی را زیر لوای آزادی انتقاد و یا نگرش به تاریخ که با فاصله گرفتن زمانی از آن گویا واقعیت‌ها می‌شود توجیه کند. ما در اینجا با این استهزاء تاریخ اکنون

روبرو هستیم.

مضحک است که مدعی شویم آفتاب عمر نسل کودتای بیست هشت مرداد که گویا تاریخ را متعصبانه می‌نگرد بر لب بام است و حال گویا نسل بعدی منصفانه به داوری تاریخ می‌نشیند و از شاه خائن مصدق خائن می‌سازد، از امپریالیستهای جنایتکار آمریکا و انگلیس دوستان دموکرات، سکولار، مدرن، قانونمدار و دول دموکرات آمریکا و انگلستان و... می‌سازد.

بر سلطنت طلبان نمی‌شود خرده گرفت زیرا آنها ناچارند برای توجیه گذشته ننگین سلطنت و نقششان در تقویت ارکان استبداد سیاه پادشاهی پهلویها و فروش ایران به امپریالیستها با منقش در خاکروبه‌های تاریخ بدنبال قانقی بگردند تا بر نقششان در روی کار آمدن حکومت اسلامی که با تقویت آخوندها در مقابل کمونیستها آغاز شده بود سرپوش بگذارند ولی شما آقایان میرفطروس و پرهام چرا؟

دو جبهه، نزاع کی با کی

در اوایل سالهای ۱۳۳۰ دو جبهه انقلابی و ضد انقلابی در مقابل هم شکل می‌گرفتند.

جبهه انقلابی بر آن بود که کشور ایران باید سرنوشت نفت خویش را بدست گرفته قراردادهای استعماری را که نخست سلسله فاجاریه و سپس شخص شخیص رضا خان قلدر به مردم ایران تحمیل کرده بودند ملغی کرده و سرنوشت خویش را خود بدست بگیرند. به قدرت استعماری شرکت نفت ایران و انگلیس که در ایران حکومت می‌کردند پایان دهد. در مقابل این نهضت عظیم اجتماعی که برای آزادی و استقلال ایران مبارزه می‌کرد، جبهه دیگری شکل گرفته بود که از عوامل امپریالیستهای آمریکائی و انگلیسی، از روحانیت و خانهای فئودال تشکیل شده بود که در راس آنها دربار پهلوی قرار داشت.

در جانبی طبقات زحمتکش، کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی مترقی، روشنفکران مترقی، بورژوازی ملی ایران قرار داشتند در جبهه دیگر خانهای فئودال سرمایه‌داران بزرگ بورژوا کمپرادور قرار می‌گرفتند که قطع دست کمپانیهای نفتی و گسترش قدرت و نفوذ زحمتکشان و نیروهای آزادیخواه، مترقی و استقلال طلب را بضرر خود می‌دیدند. این نبرد اساسی سرنوشت ساز میان دو قطب در ایران در جریان بود. راه میانه‌ای وجود نداشت. یا با نهضت ضد استعماری مردم ایران و پیگیری در امر آمال و ایده‌های این نهضت و دستیابی به افتخار، غرور، پیروزی در مبارزه ضد امپریالیستی و تسلط بر منابع ملی و یا قبول نوکری بیگانه، خفت، سرافکندی، شرمساری، فروش منابع طبیعی ایران مانند گذشته به امپریالیستها و باز گذاشتن دست آنها در غارت منابع اولیه و حاصل دسترنج زحمتکشان ایران. پاسخ صحیح ... ادامه در صفحه ۳

دست امپریالیستها از کشور عراق کوتاه باد

مبارزه ایدئولوژیک... به این پرسش بود که جایگاه اجتماعی نیروهای درکار این مبارزه را تعیین می‌کرد. اینکه دکتر مصدق حتی به اعتراف سلطنت طلبان خائن و سرسپرده بیگانه در جبهه نیروهای پیشرو مترقی قرار داشت و برای استقلال ایران می‌رزید جای تردیدی نبود پرسش این است که دربار پهلوی در آن روز در کجا قرار داشت و از کدام نیروها حمایت می‌کرد. شاه خائن بر هبری دربار پهلوی این کانون فساد و بیماری در ایران در آن بزنگاه تاریخی در کجا قرار گرفته بود. تاریخ نشان داد که دربار ننگین پهلوی در مبارزه مرگ و زندگی ملت ایران در جانب پیام آوران مرگ بود، وی از مصدق در مبارزه علیه شرکت ملی نفت حمایت نمی‌کرد، برعکس درکار وی اخلال می‌کرد و با تشدید مبارزه ضد امپریالیستی هر روز بیشتر از روز قبل نشان می‌داد که از منافع امپریالیسم و بویژه امپریالیسم آمریکا حمایت می‌کند. سرش در آخور امپریالیستها بود. وی بجای تکیه بر مردم کشورش برای اینکه دست امپریالیستها و نفوذ آنها را در ایران برای همیشه قطع کنند با امپریالیستها برای ساقط کردن حکومت مصدق و کودتای علیه وی اقدام کرد و این دسیسه خائنانه را "قیام ملی" مردم ایران جا زد. پرسش اساسی این است که سلطنت طلبان در این نبرد تاریخی در کدام جبهه می‌جنگیدند، در جبهه ظلمت، حقارت، سرسپردگی و گماشتگی اجانب و یا در جبهه نور، فردای روشن، استقلال، غرور، سربلندی و سلطنت طلبان و روشنفکران ابلهی که بدنبال آنها روانند از پاسخ به این پرسش تعیین کننده می‌گزینند. طبیعی است که در جبهه ضد استعماری مردم ایران اشتباهاتی نیز صورت گرفت و در آینده نیز خواهد گرفت ولی ماهیت این اشتباهات با اشتباهات نیروهای ضد انقلاب متفاوت است. اشتباه ما در این بود که مبارزه ضد امپریالیستی را با قاطعیت پیش نبردیم، به نیروهای دهقانی توجه کافی مبذول نداشتیم، برخی مواقع خطوط میان دوست و دشمن را مخدوش کردیم در بزنگاههای تاریخی نتوانستیم به موقع عکس العمل نشان داده و رهبری خویش را تامین نماییم و ... ولی اشتباه ضد انقلاب سلطنت، روحانیت و امپریالیستها در این بود که چرا در تلاش نخست کودتا موفق نشدند، چرا نتوانستند مصدق و همه وزرای وی را در همان ۲۵ مرداد سر ببرند تا کارشان به محاکمه و آبروریزی نرزد. کسیکه ماهیت این دو اشتباه را مخدوش کند و با تئوری اشتباه اشتباه است به حمایت از امپریالیستها برخیزد یا نادان و سفیه است و یا نوکر امپریالیستها. فرض را بر آن بگذاریم که مصدق در پیشبرد و کسب حقوق ملت ایران از امپریالیستها و بویژه امپریالیسم انگلیس بخطا رفته بود. آیا جای آن نداشت که کودتا گران که خود را سکولار، مدرن، نیروی ملی به حساب می‌آوردند راه مصدق را تصحیح می‌کردند تا بتوانند

حقوق بیشتری برای ملت ایران کسب کنند و دست امپریالیستها برای همیشه از ایران قطع کنند؟ پس چرا بعد از کودتا به عکس آن عمل کردند، چرا همه حقوق مکسبه دموکراتیک را برچیدند، چرا قانون اساسی را تعطیل کردند، چرا دسته دسته فرزندان این ملت را به چوبه اعدام بستند، چرا چاقوکشان لباس شخصی و مذهبی را مانند سگ های هار ده نمکی، حاج بخشی و... توخیابانها ولو کرده بودند تا شکم بدرند و به دختران توده‌ای تجاوز کنند، چرا حکومت نظامی برقرار کردند، چرا ننگ قرار داد کنسرسیوم را که فقط خواستهای امپریالیسم انگلستان و حال آمریکا بود و مردم ایران برای آزادی از قید اسارت آنها جانها داده بودند مجدداً و با بیشرمی پذیرفتند. این قوای ضد انقلابی و فاسد و نوکر بیگانه در چه جایی راه مصدق را ادامه داد؟ در هیچ کجا. آنها بر ضد مصدق در حمایت از بیگانگان برخاستند که جلوی پیشرفت و تعمیق انقلاب را بگیرند و نه اینکه راه مصدق را پیگیرانه تر ادامه دهند. سخن بر سر بدور افکندن یوغ اسارت بیگانه در هر زمینه بود و ادامه اسارت ایران. بیرون از این دو جبهه مکانی قرار نداشت. شاه در راس جبهه اسارت بود. آیا تجربه سالها سلطنت ننگین پهلوی تا انقلاب شکوهمند بهمین در سال ۵۷ نشان نمی‌دهد که این رژیم عامل امپریالیسم و دشمن مردم ایران بود و کودتای خائنانه ۲۸ مرداد را برای اسارت ایران انجام داد؟

کودتای بیست هشت مرداد برای آن صورت نگرفت که مبارزه برای ملی کردن صنعت نفت را تعمیق دهد، برای آن بود که جلوی آنرا بگیرد. شاه بیگانه پرست نه تنها خسارتی را که انگلستان به ایران بر اساس اسناد ارائه شده به دیوان جهانی لاهه بدهکار بود باز پس نگرفت سهل است، بلکه به امپریالیستها انگلیس خسارت ناشی از ملی کردن صنعت نفت و خلع ید از آنها را نیز باز پرداخت نمود. بعد از کودتا امپریالیستها بر همه شئون زندگی ما حاکم شدند و نفت ایران را غارت کردند. حال مضحک است که کسانی پیدا شده‌اند و مدعی می‌گردند که کودتا از آن جهت صورت گرفت که کودتاچیان می‌خواستند بیشتر از تلاشی که مصدق می‌کرد برای کسب منافع ملی ایران تلاش کنند؟! کودتاچیان گویا با نیمه کاری مصدق سر سازش نداشتند، آنها تمام‌کار بودند و می‌خواستند کار دشمنان را یکبارہ بسازند.

استدلالاتی که سلطنت طلبان قدیم در دهان سلطنت طلبان جدید قرار داده‌اند جالب است. از جمله اینکه: مصدق به قانون اساسی توجه نداشت و همواره با تفسیر به رای به "روح قانون اساسی" متوسل می‌شد و مجلس قانونی دوره هفدهم را با رفراندوم "مردم همیشه در صحنه" بر هم زد.

آقای میرفطروس در انتقاد غیر طبقاتی و بی سر و ته

خود با تکیه بر نقالیهای آقای داریوش همایون می‌نویسد: "مثلاً او با همین "روح قانون اساسی" در مرداد ماه سال ۳۲ فرمان شاه (مبنی بر عزل او از نخست وزیر را رد کرد در حالیکه فراموش کرده بود که یکسال قبل (پس از حوادث ۳۰ تیر) او با همین فرمان شاه به نخست وزیر منصوب شده بود... او مصالح ملت را آنچنان که خود میخواست تفسیر می‌کرد و در این راه تا آنجا پیش رفت که انتخابات مجلس هفدهم را که تحت نظارت دولت خود او برگزار شده بود، به محض آگاهی از باخت کاندیداهای جبهه ملی در شهرستانها، باطل ساخت و سپس در یک شرایط نامتعارف، هیجانی، شتابزده و غیر دموکراتیک با حمایت حزب توده و کشاندن "توده همیشه در صحنه" و انجام یک همه پرسی یا رفراندوم (در مرداد ۳۲) کوشید تا قدرت و مشروعیت اجتماعی سیاسی خود را در برابر شاه و نمایندگان مجلس، عیان سازد. اقدامی که حتی با مخالفت یاران نزدیکش مانند دکتر غلامحسین صدیقی (وزیر کشور) و دکتر سنجابی همراه بود."

و یا اینکه...

مصدق احترام مجلس را بر باد داد و آنرا "باشگاهی از خائنین به مصالح ملت" نامید.

مصدق با تقاضای "اختیارات فوق العاده" به مستبد بدل شده بود.

مصدق بیجهت بر موضوع کم اهمیت غرامت پافشاری می‌کرد.

سرهنگ نعمت‌الله نصیری نه تنها از عوامل کودتا نبود که سهل است وی مدافع قانون اساسی بود و می‌خواست فرمان ملکوکانه مبنی بر عزل مصدق را بعرض نخست وزیر برساند و وی را معزول دارد.

و این مصدق بود که به فرمان شاه که بر اساس قانون اساسی در ۲۵ مرداد وی را از کار برکنار می‌کرد وقعی نگذاشت و بر ضد قانون اساسی رفتار کرد.

...

انتخابات مجلس ۱۷ گر چه که در زمان مصدق صورت گرفت و ظاهر آزاد داشت ولی هر کس می‌دانست که ضد انقلاب متحد و عناصر متحد آنها نظیر روحانیت و یا یاران آمریکائی دکتر مصدق و یا نوکران سرسپرده امپریالیسم کهنه کار انگلستان با تلاش فراوان و اعمال نفوذ در منطقه مورد نظارت خویش قادر خواهند بود اکثریت نمایندگان را برای خویش تامین کنند.

همه کسانی که تاریخ ایران را مطالعه کرده‌اند می‌دانند که در شب سی و یکم فروردین ۱۳۳۱ افشار طوس رئیس وقت شهربانی دکتر مصدق که به وی وفادار بود بخاطر تدارک کودتا و تصفیه نیروهای انتظامی از هواداران مصدق به وضع فجیعی توسط خطیبی، سرتیپ مزینی، سرگرد بلوچ، امیر علائی، سرتیپ زاهدی، مظفر بقائی در غار تلو به قتل رسید.

این مجلس ارتجاعی و مورد ... ادامه در صفحه ۴

مبارزه با تروریسم از مبارزه با امپریالیسم جدا نیست

مبارزه ایدئولوژیک...

حمایت آقای میرفطروس چتر حریم مصونیت مجلس را بر بالای سر قاتلین افشارطوس یعنی سرلشگر زاهدی گرفت و مانع از آن می شد که عوامل کودتا مورد تعقیب قضائی قرار گیرند.

این مجلس در کار ادامه مبارزه برای ملی کردن صنعت نفت تخریب می کرد و عملاً در مقابل نهضت ملی ایران، در مقابل جبهه پیشرفت و ترقی و مدنیت و استقلال ایستاده بود. کودتای خائنه ۲۸ مرداد نشان داد که این نمایندگان بیگانه پرست از چه قماش بودند. آیت الله کاشانی به دست بوس شاه و زاهدی رفت. بقائی، مکی، شمس قنات آبادی، امامی، حائری زاده و... همدست ارتجاع از کار درآمدند. آیا مصدق حق داشت با یک همه پرسی که بدرستی مورد حمایت حزب توده ایران قرار گرفت و در جهت تقویت جبهه انقلاب بود این لانه ضد انقلاب و فاسد را متلاشی کند؟ آیا مصدق محق نبود وقتی چنین مجلسی را "باشگاهی از خائنین به مصالح ملت" می نامید؟ آیا مردم ایران مستحق آن بودند که چنین باشگاه مملو از خائنین بر آنها حکومت کند و خود را نماینده واقعی مردم ایران جا بزند؟

خطای مصدق در آن نبود که بفراندم متوسل شد تا این باشگاه خائنین را از بیخ و بن براندازد، در آن بود که فریب هندرسن آمریکائی را خورد و حکومت نظامی اعلام کرد و مانع از آن شد که توده مردم دستشان باز باشد و در صحنه برای خنثی کردن کودتا حضور داشته باشند اشتباه وی در این بود که این نمایندگان وابسته به امپریالیسم را دستگیر و روانه زندان نکرد. مبارزه انقلابی شوخی بردار نیست، انقلاب مجلس مهمانی نیست و به کسی در آن حلوا نمی دهند حداکثر اگر خطا کند حلوائش را می خورند. بیشرمی است که کسی بر انحلال مجلس سرسپرده بیگانه اشک بریزد، ماهیت تمام نهضت ضد استعماری مردم ایران را نادیده بگیرد و لب و ورچیند که "آره واژه رفاندم" در قانون اساسی بازتاب نداشت و لذا کار مصدق "غیر قانونی" بود و کار کودتای بیست هشت مرداد طبیعتاً قانونی زیرا بر فرمان عزل مصدق متکی بود، کار نهضت مردم ایران سراپا خطا و ضد تاریخی بود ولی روز ۲۸ مرداد روز "قیام ملی" محسوب می شود که به این همه خطاهای جبران ناپذیر مصدق که مرتب "قوانین" را تفسیر به رای می کرد زیر پای می گذاشت، مجلس را متحل می کرد، مستبد شده بود و دل شاه جوانبخت را بدر آورده بود پایان داد. حضرت آقا در این مبارزه مرگ و زندگی این "باشگاه خائنین" در کدام سمت قرار گرفته بود؟ در سمت مصدق و مردم یا در سمت شاه و امپریالیستها؟ پرسش این است.

خطای مصدق در این نبود که به "مردم همیشه در صحنه" اعتقاد داشت که متاسفانه نداشت، بلکه در این

بود که به توده های مردم برای پیشبرد امر به این مهمی تکیه نمی کرد و می خواست مسایل را از بالا و به کمک رجال و شخصیتها، مراجع حقوقی و قضائی و بدون دخالت مردم و با استفاده از توازن قدرتها که در شناخت آنها نیز دچار اشتباه بود حل کند، بی جهت نبود که فریب هندرسن را خورد و حکومت نظامی اعلام کرد، بی جهت نبود در روز ۲۸ مرداد به دامان مردم برای بسیج آنها نیامد و حتی نطقی هم در رادیو نکرد. بی عملی نخست وزیر محبوب ایران در ۲۸ مرداد در بسیج توده های مردم بهترین بازتاب این بی اعتقادی وی به توده های مردم و بویژه کارگران و زحمتکشان بود. این ناجوانمردی است که کسی با گردش قلم به کنایه به گفتار رژیم جمهوری اسلامی متوسل شود تا مصدق را تحقیر کند و عوامفریبی را قدرت استدلال خود نماید. اگر رژیم جمهوری اسلامی به مردم همیشه در صحنه متوسل می شود و البته این مردم دیگر همان مردمی نیستند که در انقلاب شکوهمند ۵۷ بساط سلطنت را برچیدند نباید مانع از ایمان ما به نیروی مردم میهن ما باشد. حضور مردم در صحنه سیاست و شرکت مستقیم در سرنوشت خودشان زشت که نیست سهل است نمای زیبایی و افتخار یک ملت است. آنچه زشت است چاقوکشان را در ۲۸ مرداد و یا در ۱۸ تیر بجای مردم جا بزنند و اصطلاح "مردم همیشه در صحنه" را حقیرانه بکار بگیرند و بر چاقوکشان اطلاق کنند تا رهبری یک نهضت تاریخی و افتخار آفرین مردم ایران را در پای نوکری و بیگانه پرستی خاندان منفور پهلوی سکولار و مدرن قربانی کنند.

این نشانه حقارت دید روشنفکر پر مدعا و بی مسئولیت است که هرگز نسبت به مردم میهنش تعهدی احساس نمی کند. ناراحتی وی از آن است که چرا وضع طوری است که شخص وی که خویش را غول می پندارد امکان ابراز وجود ندارد. همین است که مرزهای انتقاد، مرزهای دوست و دشمن، مرزهای دو جبهه انقلاب و ضد انقلاب، مرزهای اهداف متفاوت، عملکردها و نتایج تاریخی و تحول در مسیرهای متفاوت را مخدوش می کند.

راستی چرا سالها خاندان ننگین پهلوی در قبل از روی کار آمدن مصدق در قبال غارت نفت ایران سکوت کرده بودند و دم نمی زدند و حقایق را تا روی کار آمدن مصدق که رو شد از مردم پنهان می داشتند؟ آیا چنین دودمانی ننگین نیست و نبود و آیا نمی باید مردم ایران این دودمان ننگین و همدست امپریالیسم را سرنگون می کردند؟ آیا احتیاج به حضور یک مصدق بود تا شاه بادش بیاید که منابع ملی ایران غارت می شود و باید جلوی مصدق را حالا گرفت؟ آیا توجیهی بر این سکوت ننگین می توان تراشید. آیا این سکوت مکمل سیاست برگزیده بعد از کودتای خائنه ۲۸ مرداد نبود؟ که همه چیز را در طبق اخلاص مجدداً تقدیم

امپریالیستها کرد توگویی در ایران حادثه ای رخ نداده است؟

می بیند که در این جبهه عظیم ملی و جهانی شاه در کدام طرف قرار داشت. این "مظهر ملی" در صف مبارزان ملی قرار نگرفت، همدست امپریالیستها برای کارشکنی در کار ملی کردن صنعت نفت شد. وی درخواست به امکانات مصدق و مردم ایران بیفزاید تا با تکیه بر "هنر تحقق ممکنات"، کار ملی شدن صنعت نفت براحتی پیش رود، برعکس وی به مانع بزرگی بر سر "تحقق ممکنات" بدل شد و آنوقت طبیعتاً خطا می بود که مردم این مانع کثیف و آلوده را از سر راه خود بر نمی داشتند و طالب سرنگونی شاه نمی شدند.

اگر عملیات نظامی سرهنگ نعمت الله نصیری رئیس گارد سلطنتی در ۲۵ مرداد نامش کودتا نبود و منطبق بر نص صریح قانون اساسی قرار داشت، ناراحتی وجدان شاه و فرار وی پس از شکست کودتا، همدستی کرومیت روزولت، سیا، شوارتسکف و سازمان جاسوسی انگلستان، برادران رشیدی، شعبان بی مخ و عملیات بعدی آنها را که در ادامه آن عمل ناموفق قبلی صورت گرفت چگونه می شود توضیح داد، نکند همه این حوادث اتفاقی بوده است و با نقشه قبلی، عمدی و جنایتکارانه صورت نپذیرفته است. این پژوهشگران تازه از راه رسیده در ارزیابیها "تاریخی سیاسی" خود معجزات حقوق را بر بالای قاطعیت سیاست قرار می دهند. باید از آنها پرسید که اگر واقعاً و صمیمانه به این اصل باور دارند ابرادشان به جمهوری اسلامی که بر نص صریح قانون اساسی این جمهوری اسلامی متکی است و از نظر حقوقی کاملاً قانونی است در کجاست.

آقای میرفطروس فراموش کرده اند و یا فریب نقالیهای آقای داریوش همایون و ثابتی را خورده اند که به این فرمان ملوکانه بیفزایند که همان شب نیز مامورین کودتا برای دستگیری و توقیف عده بخصوصی و از جمله جانباخته دکتر حسین فاطمی که "جوان ترین و زیباترین چهره این تراژدی" بودند عازم می شوند که در آنجا نهایت وحشیگری را از خود نشان می دهند. چگونه ممکن است به وزیر خارجه محبوب نخست وزیری یورش برد و برای دستگیری تلاش کرد بدون آنکه هنوز از نظر "قانونی" آن نخست وزیر از کار برکنار شده باشد؟ آیا این کار "قانونی" است؟ و اگر نیست چه نیات سیاسی در پشت آن پنهان بوده است؟ آیا شایسته است که کسی این همه خود را به جهالت بزند؟، این امر فقط با نیت کودتا قابل توضیح است.

کودتای ناموفق ۲۵ مرداد قدمی کوچک از یک روند بزرگ با گامهای مترتب بر آن بود، آیا مسخره نیست که در آنجا فقط بطور انتزاعی به فرمان شاه بیگانه پرست برای عزل مصدق اشاره کنیم برای اینکه خود را طلبکار و مصدق را خطا کار ... ادامه در صفحه ۵

تبلیغات امپریالیستها محصولات ماشین جعلیات آنهاست

مبارزه ایدئولوژیک...

جلوه دهیم. شعور سیاسی داشتن و تقادانه به مسایل نگریستن نیز امر خوبی است، امر خوبی است که اگر کسی نخست جایگاه اجتماعی سیاسی خود را تعیین کند و بگوید در این نبرد عظیمی که در گرفته است وی در کجا قرار دارد. آنگاه است که انتقاد سخیفانه به اقدامات نظیر دستگیری نصیری، انحلال مجلس هفدهم، تقاضای تمدید اختیارات فوق العاده، لجبازی مصدق، بداخلاقی وی و شاید هم زشتی دماغ بزرگ و سرطاسش حقیرانه جلوه می‌کند. خود شاه که می‌دانست دارد بر خلاف منافع نهضت ملی ایران رفتار می‌کند و عامل امپریالیسم است فرار را بر قرار ترجیح داده بود و حال شاه بخشیده و شیخ علی‌خانهای تازه بدوران رسیده نمی‌بخشد و با حرافی و پرگوئی و جعل تاریخ و بی ارتباط کردن اجزاء یک سلسله اقدامات منطقی می‌خواهند خیانت دودمان پهلوی را توجیه کنند. سلاح سکولاریسم و مدرنیسم در حمایت از دودمان پهلوی زنگ زده است و کاربردی در نهضت انقلابی ایران برای فریب مردم ندارد.

و باز اینکه ...

حکم انتصاب زاهدی که در روز ۲۳ مرداد صادر شده است عصر همان روز به سرلشکر گیلان‌شاه تحویل داده می‌شود که شب باتفاق "کلنل جرج مستر کارو" آمریکائی و "مستر گودوین" به مخفی گاه سرلشکر زاهدی رفته و بدست وی می‌دهند. حقیقتاً جای این دو مستر در خاطره نویسی آقای اردشیر زاهدی خالی مانده است. و آقای داریوش همایون نیز اشاره‌ای نمی‌کنند که این اجانب چه نقشی در "قیام ملی" ۲۸ مرداد داشته‌اند. البته در جای خود به این خاطره نویسیهای قلبی علم و زاهدی و نظایر آنها نیز که همان سیاست گذشته را ادامه می‌دهند باید برخورد شود.

فاجعه ۲۸ مرداد در آن است که یزیدها و معاویه‌ها و خولیه‌ها و شمرهای زمان برای امام حسین اشک تمساح می‌ریزند و مشت‌های روشن‌فکر آشفته فکر و بی اطلاع که حلوا حلوا آنها را برداشته است تعزیه داری آن را بعهده گرفته‌اند تا مصدق و نهضت انقلابی مردم ایران را بار دیگر در جلوی پای مردک مسخره و نوکر صفتی بنام مدعی بی تاج و تخت پادشاهی ایران قربانی کنند. خلق ایران این آرزو را بگور می‌فرستد و انزجار خود را از این روشن‌فکران خود فروخته و نو رستگار شده ابراز می‌دارد.

استدلال دیگر سلطنت طلبان که استدلال همه جنایتکاران بعد از جنگ جهانی دوم است جالب است. داریوش همایون مدعی است:

ایران آن زمان محکوم ژئوپلیتیک بود. این استدلال به چه چیز منجر می‌شود؟ یعنی چه، یعنی اینکه شاه بیچاره تقصیر نداشت باید نوکر آمریکاییها باقی می‌ماند و تا آخر عمر گماشته آنها بود زیرا در غیر

این صورت کمونیسم پیروز می‌شد که مطابق میل سلطنت طلبان نبود. ایران باید از ترس کمونیسم نوکری امپریالیسم را می‌پذیرفت، ایران باید از ترس کمونیسم جمهوری اسلامی را بپذیرد و قسی اعلیهذا.

آنها بر آنند که کودتا و نتایج مترتب بر آن را باید در متن "جنگ سرد" میان دو قطب جهانی تحلیل کرد و خطر دیو مخوف "کمونیسم" را از نظر فروگذار نکرد. به مصداق همان سبک تاریخ نگاری جدید بورژوازی که مدعی است هیتلر بیچاره گناهی نداشت این تبر مخوف استالین بود که هیتلر را به حمایت از بشریت و حمله به شوروی واداشت، انگیزه جنگ در سرمایه داری نبود در وجود کمونیسم بود؟!.

اسلحه دیگری که سلطنت طلبان از جیب بغل خود درآورده‌اند این است که گویا مصدق سیاست نداشت، لجباز بود، قهر می‌کرد، عصبی بود، پرخاش می‌کرد، خودرایی بود، میل به استبداد داشت، و لذا "از هنر تحقق ممکنات" بیخبر بود. وی نمی‌فهمید که باید با امپریالیستها وقتی می‌بیند که زورش نمی‌رسد کنار بیاید. آفرین بر این همه ثنوری بافی برای توجیه خیانت دودمان پهلوی.

البته شاه که بعداً بر سر کار آمد از هنر استفاده از ممکنات بخوبی آگاه بود. وی می‌دانست که یک نوکر سرسپرده که با دست دستگاههای امنیتی بر سر کار آمده است ممکن نیست بر اربابش غلبه کند، وی این بی ادبی را، بر خود هرگز نمی‌بخشید، پس به نوکری گردن نهاد. وی می‌دانست که مصدق از حد "ممکنات" بیشتر رفته و جسورانه و خود سرانه زیاده روی کرده است این بود که نه تنها ادعای خسارت "کم اهمیت" ایران را بزعم آقای داریوش همایون که مصدق بر سر آن "پافشاری" می‌کرد پس گرفت بلکه به کنسرسیونم نفت خسارتی را هم که در این مدت نهضت ملی ایران برهبری مصدق وارد کرده بود و منجر به تصویب "مالیات آبادان" در انگلستان شده بود با عرض پوزش با چاکر منشی به آنها باز پس داد. چون ممکنات بیک نوکر استعمار و دست نشانده امپریالیستها اجازه نمی‌داد وی مانند پدرش قرارداد نفت را آتش زند و یوغ اسارت امپریالیستها را به گردن گرفت. البته باید پذیرفت که نوکر و دست نشانده امپریالیسم بودن از نظر ژئوپلیتیک و در دوران جنگ سرد بزم اندیشمندان سلطنت طلب عین استقلال، آزادی، حمایت از حقوق بشر محسوب می‌شد که با رنگ آن می‌شد همه سياهکارهایی تکاندنده تاریخ بشری را از اندونزی تا شیلی و از کره جنوبی تا آفریقای جنوبی سرپوش گذاشت و آنها را عین رفاه و آسایش، جامعه مدرن، پیشرفت جلوه داد و مهر بهشت سرمایه داری را به آن زد. این هم در چارچوب "هنر تحقق از ممکنات" می‌گنجد. با این هنر استفاده از ممکنات می‌شد ساواکی شد و سپس واواکی گردید، می‌شد و می‌شود از اسرائیل و صدام حسین و

عربستان سعودی و یا امریکا و انگلیس پول گرفت. حضرت ماکیاول که سیاست را برای نخستین بار باین نحو تفسیر کرد که هدف وسیله را توجیه می‌کند پیش این نوآوران موجود حقیری بیش نیست. باید لنگش را بیاندازد و به آنها تکریم کند. واقعاً انگشت کوچیکه آنها نیز محسوب نمی‌گردد.

حال خوب است که در اینجا به چندین سند تاریخی مراجعه دهیم:

در دادگاه لاهه دکتر محمد مصدق نطق ایراد کرد. "سپس دکتر مصدق بوضع ایران و عملیات شرکت نفت انگلیس پرداخته و چنین گفت: "ایران با ۱۶۰۰۰۰۰۰ کیلومتر مربع وسعت، هیجده میلیون مردم محروم از حوائج اولیه زندگی می‌کنند. در طول ۴۰ سال شرکت نفت ۳۱۵ میلیون تن نفت استخراج کرد که از آن بابت فقط ۱۱۰ میلیون لیره بما رسیده است. در حالیکه تنها در سال ۱۹۴۸ طبق ترازنامه‌ی درآمد شرکت نفت ۶۱ میلیون لیره بود که فقط ۹ میلیون لیره‌ی آن بما رسید، در صورتیکه تنها بابت مالیات بر درآمد دولت انگلستان از نفت ایران در همان سال ۲۸ میلیون لیره بود.

در این چهل سال حتی دولت ایران حق بازرسی ترازنامه‌ی این شرکت را نداشت، با وجودیکه ما برای حل مسئله‌ی نفت پیشنهادی مثبت و مفید راجع به پرداخت غرامت و فروش نفت به انگلیس داده بودیم متأسفانه تاکنون جز ائتلاف وقت نتیجه‌ای نگرفتیم" (نقل از زندگینامه و مبارزات سیاسی دکتر مصدق).

برای اینکه به وسعت غارت امپریالیسم انگلیس از منابع نفت ایران پی ببرید خوب است که این سند دیگر را نیز با حوصله مطالعه کنید.

"در انگلستان مالیاتی بنام (مالیات آبادان) برقرار شده ...

چند روز قبل مالیاتی بنام "مالیات آبادان" از تصویب مجلس عوام انگلستان گذشت که با سر و صدای فراوانی بتصویب رسید. علت اینکه نام "آبادان" را بر سر این مالیات گذارده‌اند بلحاظ آن بوده که ملت انگلیس از درآمد نفت آبادان محروم مانده و بالتبلیجه ناچار شد بجبران آن این مالیات را بگذارند.

هنگام مذاکره در باره مالیات "آبادان" در مجلس عوام سخنان تندى علیه دولتهای انگلستان ایراد و عدم لیاقت آنها از طرف وکلای مجلس تایید شد.

خوانندگان گرامی: برای اینکه از مشکلات بزرگ ملت انگلیس که بر اثر از دست دادن در آمد نفت ایران به آنها روی آورده، و از مذاکرات داخلی مجلس عوام مطلع شوید قسمتی از مذاکرات مجلس عوام انگلستان را از روی مدارک رسمی منتشره مجلس مزبور نقل می‌نمایم.

...

جولیان ایمری - دوست من، ... ادامه در صفحه ۶

زنده باد مارکسیسم - لنینیسم

مبارزه ایدئولوژیک...

به آقای "هینچنک بروک" از دست رفتن آبادان و تأثیری که این امر در موازنه پرداختهای ما داشت اشاره کرد و آقای وزیر دارائی بهمین علت مجبور شد بودجه خود را بطرز کنونی تنظیم کند. از مطالعه گزارشها میبینیم که وزیر دارائی امیدوار است بر اثر وضع مالیات بنزین در حدود شصت و پنج میلیون لیتر بدست بیاورد.

این مبلغ زیادی است ولی چندان زیادتر از میزان تقلیلی که بر اثر از دست رفتن پالایشگاه آبادان، در عایدات خزانه انگلستان حاصل شده نمیباشد.

باید بخاطر داشته باشیم که وزارت دارائی انگلستان این مبلغ را از مالیات بر منافع شرکتهای (سابق) نفت انگلیس و ایران و حق السهم سهام خود در شرکت مزبور و همچنین قرارداد بنزین وزارت درباری دریافت می نمود.

این مبلغ از مبلغی که امید می رود بوسیله این مالیات عاید گردد خیلی کمتر نبود. نقصان عایدات که بر اثر از دست رفتن موسسات نفت حاصل شد سبب گردیده است که مالیات بنزین افزوده شود. شاید این مطلب بر عامه روشن شود. که سیاستهای ضعیف و سست خارجی ناچار منجر به تحمیل بارهای سنگینتری بر دوش توده مردم خواهد گردید. (نقل از همان کتاب). و حال بیک چشمه دیگر نظر افکنید تاماهیت دموکراسی امپریالیستی و جامعه مدرن و سکولار و آزاد آنرا بهتر درک کنید.

دزدیدن نفت توسط راهزنان امپریالیست

به نقل از کتاب خاطرات دکتر شمس الدین امیر علانی بنام "خلع ید از شرکت سابق نفت انگلیس و ایران" می آوریم:

"...متأسفانه با وجود شرکت سابق نفت و تسلط بنگاه عظیم نامبرده بر اقتصادیات مملکت ما هیچگاه امکان استقلال اقتصادی برای کشور ما میسر نبود. چه، بزرگترین منبع صادرات ایران که باید ترازنامه مالی کشور ما را قوام و استحکام بخشد در دست و اختیار بیگانگان بود و واردات موسسه مزبور که به تنهایی از جمع واردات عادی کشور افزون است بی حساب و کتاب به کشور ما سرازیر می گردید و این آزادی عمل که شرکت مزبور در امور اقتصاد علناً اعمال می نمود، زمان اقتصادیات مملکت را از اختیار هیئت حاکمه کشور خارج و زیر تسلط و اراده متصدیان شکت سابق نفت قرار داده بود. پس از اعلام ملی شدن صنعت نفت و قطع ایادی شرکت مزبور مطالبی کشف و دانسته شد که نمونه ای از بی توجهی شرکت نامبرده به مقررات و آئین نامه های گمرکی و شاهی گویا از وطن پرستی افراد ملت ایرانست.

در تعقیب خبر منتشره در روزنامه مبنی بر وجود لوله های مخفی حامل نفت که محصولات نفت تاسیسات کرمانشاه را به کشور عراق (در دوران سلطنت خاندان ننگین هاشمی که عراق مستعمره انگلستان بود-توفان) می برده است، در تاریخ ۱۳۳۰/۳/۲۰ آقای محمود شریف کارمند اداره پست و تلگراف خرمشهر کتباً مراتب زیر را به آقای امیر علانی اطلاع داد:

"اینجانب در شهریور ۱۳۲۰ به سمت بارنویس در کشتیرانی گری مکنزی مشغول کار بوده ام در ساحل کارون و شط العرب (اروند رود-توفان) مشاهده نمودم دو تا علامت خطر نصب شده و در ساحل شط العرب (اروند رود-توفان) در نزدیکی جزیره جارتی از آب بیرون میاید و داخل خاک عراق می شود. پس از خبر دزدیده شدن نفت در کرمانشاه بنده آگاه شدم که ممکن است این لوله ها نیز از آن قبیل باشد اگر مایل باشید حاضرم شخصاً راهنمایی کنم. چون در سال ۱۳۲۱ در اداره پست و تلگراف خرمشهر مشغول انجام وظیفه شدم. دیگر اطلاعی در دست ندارم. قبل از شهریور ۱۳۲۰ قشون انگلیس در خاک عراق و بصره متمرکز بود این چند رشته لوله را برای مصرف وسایل نقلیه قشون انگلیس برده اند." (توجه کنید که تاریخ دزدیدن نفت ایران بطور غیر قانونی به زمان روی کار آمدن رضا شاه بر می گردد و محمد رضا شاه شاکار پدرش را ادامه داده است-توفان).

در این خصوص دستورات لازم به تیمسار دریادار شاهین داده شد و پس از تحقیقات لازم در تاریخ ۱۳۳۰/۳/۳۰ اعلام داشتند که دو لوله یکی نفت سفید یا بنزین و دیگری نفت سیاه در کنار جاده آبادان-خرمشهر عبور و در مجاورت مزرعه نمونه (دیری فارم) از ته شط العرب (اروند رود-توفان) به خاک عراق می رود. مراتب به جناب آقای نخست وزیر اطلاع داده شد و بعداً هیئت مدیره موقت دستور جلوگیری از صدور نفت را داد.

این کشف جدید بجز کشف قبلی است که منجر به یافتن لوله کشتی غیر مجاز نفت از کرمانشاه به خاک اشغالی عراق در زمان سلطنت دودمان ننگین هاشمی بوده است. آنوقت این همه خسارت عظیمی را که امپریالیستها به مردم میهن ما زده اند آقای داریوش همایون "کم اهمیت" جلوه می دهد. حقیقتاً نیز مصالح مردم ایران برای ارکانهای استبداد شاهی بی ارزش و "کم اهمیت" است.

به علت همین کم اهمیتی مسئله است که سرلشگر زاهدی فوراً بدست بوس امپریالیستها رفت. سرلشگر قبلی و سپهد بعدی زاهدی که فوراً پس از کودتا بخود درجه افتخار داد حدود بیست ماه با خونریزی و سرکوب زمامداری کرد. قرارداد اسارت آورفتی را که مصدق زیر بار آن نمی رفت همانطور که

بنا بر میل کارتل بین المللی نفت تنظیم شده بود در چارچوب "هنر تحقق ممکنات" در آبانماه ۱۳۳۲ بتصویب مجلس دست نشانده و خائن ایران و بقول مصدق "باشگاهی از خائنین به مصالح ملت" بر تارک غم و بهت مردم ایران رسانید. ملت ایران به شرکت استعمارگر نفت بخاطر این "بی حرمتی" که کرده بود در چارچوب تحقق ممکنات چهار صد میلیون دلار از بودجه شرکت نفت یعنی مالیات مردم غرامت پرداخت کرد. امپریالیسم انگلستان نه تنها به ما غرامتی نداد، بلکه با حمایت کودتا طلبکار هم شد و از ایران با سرسپردگی دودمان پهلوی از کیسه مردم ایران غرامت هم گرفت. یعنی پول زور، یعنی همین کار که امروز با عراق می کنند. و اعلیحضرت آریا مهر در یک مصاحبه رسمی این "قرارداد" را "قرار دادی شرافتمندانه" خواند.

طبیعتاً ستونهای محدود نشریه ما اجازه نمی دهد کلیه "خدمات" و خیانتهای شاه و دربار پهلوی را دانه به دانه بر شماریم، خوانندگان میتوانند به کتب فراوانی که در این عرصه منتشر شده اند مراجعه کنند. سخن ما بر سر چگونگی برخورد به تاریخ و آموزش از آن است. سخن بر سر این است که در انقلاب آینده ایران کی کجا ایستاده و بچه دلیل ایستاده است. سخن بر سر نوع تحلیل علمی از سیر تحولات چند دهساله اخیر مبارزات مردم ماست. مردم کشور ما به خزعبلات دارودسته فکلیهای مدرنیست و سکولاریست سلطنت طلب گوش فرا نخواهند داد. بهتر است از تمسخر خود دست بردارند.

مبارزه با ارتجاع...

نیامد ارتشیان و قضات بدنام دادگستری را بازنشسته نمود و با آیت الله کاشانی در افتاد، بلکه آن است که وی هرگز هوادار جمهوری مردم و سرنگونی سلطنت، چه برسد به سلطنت پهلوی نبود و می خواست سلطنت پهلوی را حفظ کند، وی بارها تکرار کرد که "شاه باید سلطنت کند و نه حکومت". وی از قهر انقلابی می ترسید، و به معجزات حکومت پارلمانی بورژوازی و قانون بورژوائی دل خوش کرده بود. آنچه بر پیروزی مردم صدمه زد مماشات با دشمنان مردم یعنی ضعف در قبال ارتجاع داخلی و چشم امید داشتن به الطاف امپریالیسم آمریکا بود. آنچه به مبارزه ملی مردم ما ضربه زد این بود که چرا این دستگاه رشوه خواری و هواداری از دربار، این لانه های فساد و تبهکاری از همان ابتداء خلع سلاح و سرکوب نشدند. مصدق نتوانست در این دو عرصه، یعنی در جبهه درون و در جبهه بیرون، مبارزه ملی را تعمیق دهد زیرا ماهیت طبقاتی وی مانع از انجام این امر بود. ولی هیچیک از این انتقادات به جا، ذره ای از برجستگی خدمات وی نمی کاهد و سرنگونی ... ادامه در صفحه ۷

جنايات رهبران صهيونيسم در فلسطين جنايت عليه بشریت است

مبارزه با... این دولتمرد ملی لکه ننگی بر دامان دودمان ننگین پهلویست که با مودیگری از برخورد به این گذشته طفره می‌رود. بخش درخشان تاریخ ایران را حذف می‌کند چرا؟ زیرا پای خیانتهای این خاندان در میان است.

حزب کار ایران علیرغم احترام عمیقی که باین رهبر مبارزه ملی می‌گذارد هرگز نزل از انتقاد سازنده برای آموزش توده‌های مردم و کادرهای کمونیستی از دوران حکومت دکتر مصدق و رهبری وی بر نداشته است. "توفان" نه مانند "جبهه ملی" بخش خارجه به غلو و گزافه‌گویی در مورد نقش مصدق در جنبش ملی ایران پرداخت و نه مانند برخی مدعیان م-ل به مجیزگویی بورژوازی ملی ایران و شخص مصدق بدل شد و خواست از اشتباهات حزب توده ایران "بیاموزد". "توفان" بدرستی نظریات خویش را در مورد دکتر مصدق در گذشته نیز که نزدیکی به حریم وی "خطرناک" بود و منتهی به برجسب "چپروی" می‌شد بیان داشته و امروز نیز برای آشنائی خوانندگان "توفان" با آن مواضع در پنجاه سالگی فاجعه بیست و هشت مرده به انتشار مجدد آن مواضع مبادرت می‌ورزد.

"توفان" ارگان سازمان مارکسیستی - لنینیستی "توفان" در طی مقاله‌ای در شماره ۱۰ خود در تیرماه سال ۱۳۴۷ در پاسخ به کسانیکه امروز دولت مصدق را مورد سرزنش قرار می‌دهند که چرا با امپریالیسم و شاه سازش نکرد و در منجالب "هنر تحقق ممکنات" غرق نگردید و به مبارزه مردم ایران خیانت نکرد پاسخی دارد که انتقاد به مصدق را از نظرگاه کمونیستها و نه اعمال امپریالیسم طرح می‌کند. در آن زمان برای اینکه نقش کمونیستها را در جبهه واحد و سیاست آنها را روشن کند به آموزش از یکی از تجارب جنبش ملی شدن صنعت نفت دست یازید که ما عین همان مقاله را منتشر می‌کنیم:

"توجه به بهبود شرایط زندگی توده‌ها در جبهه واحد"

"یکی از سه اصلی که جبهه متحده ملی باید بر آن استوار باشد بهبود شرایط زندگی سیاسی و اقتصادی توده‌های مردم است. طرح موقت خط مشی سازمان (م) وظایف مبرم و فوری مارکسیست‌ها - لنینیستها ایران) اهمیت این اصل را خاطر نشان ساخته است. معهداً هنوز در نزد برخی از رفقای ما در باره اهمیت این اصل سئوالاتی مطرح است. بعقیده برخی از آنان اهمیت این اصل آنقدر نیست که در کنار دو اصل دیگر (استقلال احزاب و سازمانهای دموکراتیک و آزادی انتقاد قرارگیرد).

ولی سازمان ما از آنجا که پیروزی و شکست انقلاب را در اجراء و عدم اجراء آن می‌بیند، برای نخستین بار این اصل را صراحتاً در خط مشی خود مطرح می‌سازد.

پس از شکست امپریالیسم و سرنگونی ارتجاع داخلی و برقراری یک حکومت ملی و دموکراتیک شرایط بسیار مناسبی برای بهبود وضع زندگی سیاسی و اقتصادی توده‌های مردم فراهم می‌شود. ولی جبهه متحد ملی قبل از آن نیز یعنی در جریان مبارزات و جنگ توده‌ای که برایش زمانی طولانی لازم است، هرگز نباید بهبود شرایط زندگی اقتصادی و سیاسی توده‌های وسیع را از نظر فروگذارد. کوشش در این راه نه تنها بدان خاطر است که حقوقی که طی قرنهای متمادی تسلط استثمار و ستم طبقاتی از توده‌های مردم ربوده شده است، علی‌الاصول بآنها باز سپرده شود، بلکه همچنین باز بدان خاطر است که توده‌های وسیع مردم هر چه بیشتر علیه امپریالیسم و اقلیت حاکمه داخلی بسیج گردند، دوست را از دشمن تشخیص دهند و راه رهائی نهائی خود را در شرکت در جنگ توده‌ای طولانی ببینند.

اگر صحیح است که پشتیبانی همه جانبه توده‌های مردم از انقلاب شرط عمده پیروزی آن است، پس باید وسایل مادی تضمین این پشتیبانی را فراهم آورد و این امکان را برای همیشه منتفی ساخت که مانورهای موسمی ارتجاع و امپریالیسم توده‌های مردم را بفریبد و آنان را علیه نیروهای انقلابی برانگیزد.

نیروهای انقلابی باید قبل از هر چیز به میان توده‌های مردم بروند با آنها پیوند انس و صمیمیت برقرار کنند، برای مشکلات آن‌ها راه‌گشائی کنند. بآنها آموزش سیاسی و فرهنگی دهند و برای بهبود شرایط مادی فرهنگی و بهداشتی و سایر نیازمندیهای آنان شخصاً همت گمارند.

برای جلب توده‌ها و بسیج آنها در یک جبهه توده‌ای باید توده‌های دهقانی را در مبارزه آنها بخاطر زمین رهبری نمود و از منافع کارگران بطور جدی دفاع کرد. پس از بدست آوردن پیروزی‌های موقت و محدود باید از هیچ مشکلی نهراسید و بفوریت و بدون اتلاف وقت زمین را بین دهقانان تقسیم کرد. تا شور و شوق آنها برای کار و تولید کشاورزی بالا رود، باید برای افزایش دستمزد و بهبود شرایط زندگی کارگران با اقدامات جدی مبادرت ورزید، باید به مسائلی که مورد علاقه توده‌هاست، بفرهنگ، بهداشت و سایر نیازمندیهای آنان اهمیت بسزا بخشید. تمام این مسایل باید در دستور روز نیروهای انقلابی بخصوص مارکسیست‌ها - لنینیستها قرارگیرد تا توده‌های مردم دریابند که چه کسی مدافع واقعی منافع آنهاست. مارکسیست‌ها - لنینیستها باید به توده‌های مردم یاری دهند تا آنها را از خلال همین چیزهای ساده و وظائف عالیتیری از قبیل جنگ انقلابی را درک کنند، آن را همه جانبه سازند و بدعوت سیاسی نیروهای انقلابی پاسخ مثبت دهند و تا پیروزی نهائی انقلاب از پا نشینند.

بهبود بخشیدن بشرايط زندگی سیاسی و اقتصادی مردم در بسیاری موارد با مقاومت بورژوازی ملی مواجه

میگردد و از آنجا که بورژوازی ملی یکی از نیروهای جبهه متحد ملی را علیه امپریالیسم و اقلیت حاکمه داخلی تشکیل میدهد، این اقدامات اصلاحی، جبهه را دچار برخی دشواریهای درونی می‌سازد.

مقاومت بورژوازی ملی در برابر این اقدامات اصلاحی دارای دو علت اساسی است: اولاً بهبود شرایط زندگی توده‌های مردم به قیمت پاره‌ای محدودیت‌ها برای بورژوازی ملی تمام میشود و ثانیاً بورژوازی ملی از عاقبت این اصلاحات میهراسد و بنا بر خصلت دوگانه خود نمیخواهد توازن سیاسی را بنفع طبقات کارگر و دهقان برهم زده ببیند. درست بهمین دلیل در هیچیک از کشورهاییکه در آنها بورژوازی ملی بر سرکار آمده است پا از پاره‌ای اصلاحات نیم بند فراتر نرفته است. دولت‌های بورژوازی ملی در این کشورها فقط بتحکیم موقعیت سرمایه‌داری پرداخته‌اند، آرمانهای صدها هزار مردمی را که در راه پیروزی انقلاب ملی مجاهدت کرده‌اند بدست فراموشی سپرده‌اند، دموکراسی اقتصادی که سهل است، دموکراسی سیاسی را نیز با هزار بهانه محو کرده‌اند. در بسیاری از این کشورها احزاب کمونیستی که نماینده مترقی‌ترین نیروهای انقلابی جامعه است با همان متدهای محمد رضاشاهی سرکوب میشوند. این است که توده‌های مردم بتدریج از حمایت فعالانه حکومت ملی محروم میشوند، حکومت بورژوازی ملی هم بتدریج منفرد میگردد و سرانجام راه بازگشت امپریالیسم و اعاده قدرت ارتجاع داخلی هموار میشود. سرنواخت نهضت ملی ایران در سالهای ملی شدن صنعت نفت نیز مبین واقعیت این ادعاست. دولت ملی دکتر مصدق با پشتیبانی مردم بیکی از آرمانهای دیرینه مردم ایران یعنی ملی شدن صنعت جامه عمل پوشانید. ولی این دولت برای بهبود شرایط زندگی مردم گامی برنداشت. شخص دکتر مصدق با اصلاحات ارضی و هرگونه اقدام جدی دیگر در راه بهبود شرایط زندگی توده‌های مردم بانجهت مخالفت میوزید که بعقیده او دست بردن باین اصلاحات جبهه خارجی را تضعیف میکند. او عقیده داشت که ملت ایران در دو جبهه میجنگد، اگر ملت سرگرم کشمکش در جبهه داخلی گردد، گویا جبهه خارجی او تضعیف میگردد. غافل از اینکه قائل بودن این دوگانگی جبهه، خیالی است که بر واقعیت تطبیق نمیکند. امپریالیسم و اقلیت حاکمه داخلی پیوندی ناگسستی با یکدیگر دارند. تضعیف امپریالیسم موقعیت ارتجاع داخلی را بخطر میاندازد و وارد ساختن ضربه‌های ممتد بفقودالینه و سرمایه‌داران وابسته در واقع ضربه زدن بامپریالیسم و تضعیف موقعیت اوست. اگر دولت دکتر مصدق فی‌المثل بفوریت بتقسیم اراضی ملاکین بزرگ مبادرت ورزیده بود اولاً یکی از پایگاههای نفوذ...

ادامه در صفحه ۸

سازمانهای سلطنت طلب نوکران امپریالیست آمریکا هستند

مبارزه با...

امپریالیسم را درهم شکسته بود و ثانیاً میلیون‌ها روستائیان کشور را پشتیبانی از دولت ملی تشویق میکرد. این وظیفه مبرم انجام نگرفت، قدرت ارتجاع داخلی دست نخورده ماند، دهقانان تا پایان از صحنه مبارزه کنار ماندند و سرانجام آن جبهه‌ای که دکتر مصدق تنها با استحکام دیوارهای خارجیش همت میگماشت بکمک امپریالیسم از داخل سرکوب گردید. تجربه ایران ظرف پانزده سال گذشته (و حال ظرف ۵۰ سال گذشته - حزب کار ایران - توفان) در یک سلسله از کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین تکرار گردید و بورژوازی ملی بنا بر خصلت طبقاتی خود نتوانست از هیچکدام این تجربیات عبرت بگیرد. سرنوشت کشورها، تکیه بر آنها بورژوازی ملی سرکردگی مبارزات مردم را بعداً دارد، در آینده نیز جز این نخواهد بود. تنها نیروئی که می‌تواند در راه بهبود شرایط زندگی مردم گام‌های جدی بر دارد و با اصلاحات ریشه‌ای دست زند، طبقه کارگر و سازمان سیاسی اوست. حزب طبقه کارگر بایستی در مقدم‌ترین صفوف مبارزه مردم در راه بهبود شرایط زندگی سیاسی و اقتصادی کارگران، دهقانان و سایر زحمتکشان کشور قرار گیرد، در جهت نیازمندیها و آرزوهای توده‌های مردم عمل کند، از تهدیدها و تحریکات اقلیت ناچیزی که عایق ترقی و تعالی جامعه است نهراسد و مقاومت این اقلیت ناچیز را با عزم مخصوص بخود درهم شکند. پشتیبانی جدی و اصولی حزب سیاسی طبقه کارگر از آرمانهای مردم بخصوص کارگران و دهقانان، اولاً خطر شکست انقلاب را دفع میکند و ثانیاً سرکردگی حزب طبقه کارگر را در این انقلاب مسلم میسازد. زیرا هنگامیکه میلیون‌ها دهقانان کشور طبقه کارگر و حزب سیاسی او را بمثابه جدیترین، پی‌گیرترین و قاطع‌ترین مدافع حقوق مادی خویش باز شناختند، دیگر بگرد طبقه دیگر و سازمانهای سیاسی دیگری حلقه نخواهند زد. در این حالت بورژوازی ملی نیز ناگزیر خواهد بود که بسرکردگی طبقه کارگر تن در دهد.

نمایندگان بورژوازی سلطنت طلب در ایران و عمال سر سپرده امپریالیسم از گذشته تاریخ ایران فقط برای تصحیح اشتباهات امپریالیسم می‌آموزند. تاریخ آنها تاریخ مردم مین ما نیست تاریخ واژگونه‌ایست که آنها در طی زمان مستقر ساخته‌اند و فکر می‌کنند پس از تاییدن مارکسیسم - لنینیسم هنوز هم قادرند تاریخ‌نویسی تیمور لنگ و شاه سلطان حسین صفوی را ملاک عمل قرار داده و جا بیاندازند.

نقش تاریخی مصدق در روند مبارزات ملی ایران می‌درخشد و در پرتو آن نقش خائنه دربار پهلوی و امپریالیسم ارتجاع روشنتر می‌گردد. ننگ و نفرت بر روشنفکرانی که مبشران اسارت ملی شده‌اند.

سالگرد دو...

همدست امپریالیسم بوده و می‌ماند. به تجربه کنونی

عراق اشغالی و نقش خائنه رویزیونیستها نگاه کنید تا از این امر مهم بی‌آموزید. مقاله زیر را که می‌خوانید مستخرجی از مقالات نشریه مارکسیستی - لنینیستی توفان در سال ۱۳۵۱ است. این مقاله دو سال پس از روی کار آمدن آئنده به نگارش آمده است و نشان می‌دهد که با نیمه کاری و فقدان اراده برای تغییرات بنیادی و درهم شکستن ماشین دولتی و سرکوب بی‌امان بورژوازی امپریالیستی و همدستان داخلی و خارجیش، بدون اراده نیل به استقرار سوسیالیسم، تلاشهای بی‌دورنما و وصله پینه در نمای حکومتها کار را به پیروزی امپریالیسم و ارتجاع می‌رساند. آئنده انسان شرافتمندی بود که جان خویش را بر سر آرمان خویش نهاد و سرانجام ناچار شد دست به سلاح برد و مهر بطلان بر راه "مسالمت آمیز" رویزیونیستها و تئوریهای خروشچف بکوبد، ولی دیگر دیر شده بود. وی قادر نشد با بسیج کارگران، زحمتکشان، دهقانان و تکیه بر آنها خود را برای مقابله با دسیسه‌های امپریالیستی آماده کند. وی ماهیتاً بعلت خصلت بورژوازی خویش نمی‌توانست به نیروی خلق مسلح تکیه کند و پا را از پاره‌های اصلاحات و چانه زدن با امپریالیستی که نمیتواند قانع باشد و همه چیز را میخواست فراتر نهد. وی به توصیه رویزیونیستها در همان چارچوب ماشین دولتی سابق که سرشار از "پینوشه‌ها" بود دست و پا زد و حماسه آفرین غرق شد. در خیانت به خلق شیلی باید نقش جنایتکارانه رویزیونیستهای خروشچفی را بر ملا کرد که تا با امروز نیز می‌کوشند فقط با تکیه بر امر کودتای آمریکائی در شیلی انظار را از توجه به نقش خویش که عامل قطعی در خلع سلاح ایدئولوژیک طبقه کارگر بودند منحرف کنند. شکست آزمون شیلی در درجه اول شکست تئوریهای رویزیونیستها و خیانت آنها بود. مقاله زیر دو سال پس از تجربه شیلی و حکومت آئنده در نشریه رفقای بلژیکی نوشته شده است که ما آنرا به مناسبت سی‌امین سالگرد کودتای شیلی منتشر میکنیم.

"شیلی و راه "مسالمت آمیز" انقلاب

"راه مسالمت آمیز" انقلاب سرابی است که رویزیونیستها در برابر خلقها می‌گذارند. برای آنکه آنها را از انقلاب باز دارند. با آنکه امروز هرکس می‌فهمد و تجربه مبارزه هم نشان میدهد که انقلاب از راه "مسالمت آمیز" امکان پذیر نیست معذالک رویزیونیستها از تلاش باز نمی‌ایستند و گاه‌گاه نمونه‌هایی برای "اثبات" نظر خود ارائه می‌دهند. اما این نمونه‌ها یکی پس از دیگری بطلان نظر آنها را به اثبات میرساند زیرا چنین راهی لااقل در حال حاضر برای انقلاب وجود ندارد.

آخرین نمونه شیلی است که مدت‌هاست آنرا برخ میکشند و حتی فیدل کاسترو را مجبور کردند با مشاهده آن، واقعیت راه "مسالمت آمیز" را بپذیرد. اما حقایق پس از گذشت دو سال نشان می‌دهد که آنچه که بعنوان راه

مسالمت آمیز انقلاب سوسیالیستی ارائه شده، چیزی جز حفظ نظم کهنه نیست منتها با پیرایه‌هایی که شاید چند صباحی توده‌ها را مشغول سازد.

دو سال پیش ائتلافی از سوسیالیستها، رویزیونیستها، چند سازمان "چپ" دیگر بنام "اتحاد ملی" در انتخابات اکثریت پیدا کرد. و رهبر سوسیالیستها آئنده در راس حکومت شیلی قرار گرفت، حکومتی که در آن رویزیونیستها هم مقاماتی را در دولت اشغال کردند. بلافاصله مبلغین رویزیونیستها، سوسیال دمکراتها و بورژوازی این موفقیت اتحاد ملی را بمثابه تجربه موفقیت آمیز پیروزی سوسیالیسم از راه انتخابات وانمود ساختند. گویا تاریخ حالاتی را سراغ ندارد که سوسیالیستها حتی همراه با کمونیستها در راس حکومت قرار گرفته باشند!

اکنون دو سال از آن تاریخ می‌گذرد. در رژیم شیلی هیچگونه تغییری پدید نیامده و دولت ماهیت بورژوازی خود را از دست نداده است. دولت بورژوازی، آنطور که پیروزی انقلاب پرولتاریائی ایجاب میکند، درهم شکسته نشده و همان دستگاه دولتی سابق برجای مانده است منتها با این تفاوت که سوسیالیستها و رویزیونیستها آنرا اداره میکنند. و بسود خلق هم اداره نمیکند.

البته دولت شیلی چند موسسه اقتصادی متعلق به امپریالیسم آمریکا را ملی کرد ولی در عین حال پذیرفت که برای آنها غرامت بپردازد. مثل اینکه امپریالیسم آمریکا باندازه کافی خلق شیلی را غارت نکرده است که اکنون باید غرامتی نیز برابر چند میلیون دلار بوی پرداخت شود. این غرامت که اکنون بصورت قرضه سنگینی در آمده به امپریالیستهای آمریکائی امکان داده است که بر دولت شیلی همه‌گونه فشار آورند و دولت شیلی که در واقع به خلق متکی نیست و نمیتواند باشد قادر نیست در برابر فشار از خارج با قاطعیت ایستادگی کند. شگفت‌انگیزتر اینکه به امپریالیستها توصیه میکند که این مبلغ را در خود شیلی منتها در شعب دیگر تولید سرمایه‌گذاری کنند. از یکسو موسسات امپریالیستی ملی میشود و از سوی دیگر دست امپریالیستها در سرمایه‌گذاری‌های جدید باز گذاشته میشود.

وضع اقتصادی نه تنها رضایت بخش نیست، و خیم است. کمبود موازنه پرداختهای دولت به چند صد میلیون دلار سر میزند. دولت گویا چاره‌ای ندارد جز اینکه از "بانک کشورهای آمریکا برای عمران و آبادانی" که در واقع با دست امپریالیسم آمریکا می‌چرخد تقاضای قرضه کند و این خود موجب اعمال فشار تازه‌ای از جانب امپریالیسم آمریکا و ارتجاع کشورهای آمریکای لاتین است. دولت آئنده باز هم برای سر و صورت دادن بوضع مالی خود از سوسیال امپریالیسم شوروی مبالغ هنگفتی بقرض گرفته است و بدین طریق پای امپریالیسم تازه‌ای را در کشور خود باز

ادامه در صفحه ۱۰

چاره رنجبران و حدت و تشکیلات است

دشمن را...

حادثه ۲۳ تیر و ۲۸-۳۰ تیر ۱۳۳۱ هر دو زائیده دسیسه مشترک امپریالیسم آمریکا و انگلستان بود، بمنظور درهم شکستن نهضت ضد امپریالیستی خلق ایران. با این تفاوت که در تیر ۱۳۳۰ سازش دو امپریالیسم مذکور هنوز مشخص نگردیده، تضاد امپریالیسم آمریکا با دولت دکتر مصدق هنوز حدت نیافته بود و دکتر مصدق بعلت حسن نظری که با آمریکا داشت بوجود این دسیسه توجه نکرد و مبارزان هشیار ایران که ورود هریمین را بعنوان مظهر بند و بست دو امپریالیسم محکوم ساخته بصد آن برخاسته بودند بخاک و خون کشیده شدند. ولی در تیر ۱۳۳۱ سازش دو امپریالیسم مرحله قطعی رسیده، تضاد امپریالیسم آمریکا با دولت دکتر مصدق حدت یافته بود و این بار شخص دکتر مصدق مستقیماً و بی پرده از طرف گماشتگان امپریالیستها - محمد رضا شاه - مورد حمله قرار میگرفت. در این هنگام مردم قهرمانیکه هنوز خاک و خون بیست و سوم تیرماه سال قبل را برچهره داشتند مردانه برخاستند و بدفاع از دولت ملی دکتر مصدق در برابر سر نیزه و گلوله و تانک دربار و قوام سینه سپر کردند.

حادثه ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و بعداً کودتای ۱۳۳۲ که آشکارا دست امپریالیسم آمریکا را نشان میداد ثابت کرد که توده‌هایی که در روز ۲۳ تیر ۱۳۳۰ بمخالفت با ورود هریمین و مذاکره با وی نمایش دادند روشن بینی سیاسی داشتند، حق بجانب آنها بود و اگر عزم آنها که عزم مبارزه پیگیر با امپریالیسم اعم از آمریکائی و انگلیسی و غیره بود همه جانبه و تا آخر عملی میشد توطئه تیرماه ۱۳۳۱ و شکست مرداد ۱۳۳۲ پیش نیامد.

چندی قبل از ورود هریمین با ایران دکتر مصدق در نامه ۵ تیرماه خود خطاب بر رئیس جمهور آمریکا چنین گفت: "یقین دارم که دولتهای آزاد جهان و خصوصاً دولت دوست ما آمریکا در این موضوع مهم از معاضدت به آمال ملی ایران خوداری نخواهد کرد". ولی این نظریه مردم ایران نبود. مردم ایران باین دروغ بزرگ امپریالیستها که خود را موسس "دولتهای آزاد جهان" میخوانند هرگز باور نداشته و آنرا با نفرت رد کرده‌اند. مردم ایران دولتهای امپریالیستی و "خصوصاً دولت آمریکا" را هرگز دوست خود و خلقهای دیگر جهان نشمرده و نمی‌شمارند. میتینگ ابراز نفرت که روز ورود هریمین در تهران بر پا شد و متأسفانه بخون کشیده شد بمنظور اعلام این نظریه مردم ایران بود، مقامات دولتی ایران در مذاکره با هریمین نتوانستند تشویش خویش را در برابر گسترش روز افزون نهضت و ورود زحمتکش‌ان بعرصه سیاست ایران پنهان بدارند و خواستند امپریالیسم آمریکا را باین "خطر" توجه دهند تا وی بمنظور ترمز کردن نیروهای "افراطی" بآنها در

بیرون کردن شرکت نفت انگلیس از ایران کمک کند. دکتر مصدق یکماه پیش از آن (در ۲۰ خرداد) به ترومن چنین پیام داده بود: "از آن حضرت انصاف میخواهم آیا ملت بردبار ایران که با تحمل این شائد و محرومیت‌های یاس آور تاکنون توانسته است در مقابل تبلیغات قوی انقلابی ایستادگی کرده و اسباب زحمت دنیا را فراهم نیابد قابل تحسین و تقدیر هست یا نیست؟"

در همین زمینه در گزارشی که شرکت ملی نفت ایران به هریمین داد چنین میخوانیم: اگر ملی شدن نفت عملی نشود مردم ایران ناراضی خواهند شد "بالتیجه دستجات افراطی چپ با حداکثر استفاده از این ناراضیاتی کاملاً بر اوضاع ایران بضرر کشور ایران و کلیه کشورهای آزاد جهان مسلط خواهند گردید". بدیهی است که منظور از "کشورهای آزاد جهان" همان آمریکا و جهان دست‌نشانده اوست. تنظیم کنندگان گزارش میخواستند موافقت خود را با نماینده امپریالیسم آمریکا در مخالفت با کمونیسم برخ وی بکشند و باین وسیله همکاری وی را در ملی کردن صنعت نفت ایران جلب کنند. در همین گزارش گفته میشود که اگر در امر ملی شدن نفت توفیق حاصل نشود "تمام مردم فقیر که بیش از نود و پنج درصد اهالی این کشور را تشکیل میدهند... در اثر شدت بدبختی که هم اکنون غیر قابل تحمل است پدمان کمونیسم پناه خواهند برد". بدیهی است که هر نماینده امپریالیستی از چنینی سخنانی بخوبی درمییابد که مخاطب وی از مردم فقیر کشور خود "که بیش از نود و پنج درصد اهالی... را تشکیل میدهند، هراسناکتر است تا از امپریالیسم، و بخوبی میفهمد که چنین مخاطبی را که در بسیج تام و تمام توده مردم فقیر متردد است باسانی میتوان از پای درآورد. هریمین، این دلال کهنه کار امپریالیسم، نیز همینطور فهمید، و آنگاه امپریالیسم آمریکا در موقع خود بکمک امپریالیسم انگلستان به توطئه ۳۰ تیر بر علیه دولت دکتر مصدق دست زد. فقط و فقط هشیاری و جانبازی مردم فقیر بود که توطئه را در آن روزها بر باد داد و دولت مصدق را دوباره بر کرسی نشاند. اما نتیجه مذاکره با هریمین چه بود؟ آن بود که دولت ایران بتصور اینکه بتواند همکاری امپریالیسم آمریکا را جلب کند ببرخی عقب نشینیها تن در داد. یعنی حاضر شد بجای نمایندگان شرکت نفت رسماً با نمایندگان دولت انگلستان وارد مذاکره شود، قانون نه ماده‌ای "اجرای ملی کردن صنعت نفت" مورخ ۱۰ اردیبهشت ۱۳۳۰ را مسکوت بگذارد و فقط قانون یک ماده‌ای اسفند ۱۳۲۹ را مبنای مذاکرات قرار دهد، و موافقت کرد که هریمین با دولت انگلستان "راجع بطریقه اجرای قانون

تا آنجا که مربوط بمنافع انگلیس است وارد مذاکره شود". این عقب نشینی بویژه در آنجا که صریحاً "منافع انگلیس" برسمیت شناخته میشد آنقدر نمایان بود که یکی از اعضاء دولت در موقع امضاء تصویب نامه در زیر آن نوشت: "بنده با کلمه منافع موافق نیستم". بسط حوادث در همان جهتی صورت گرفت که تظاهر کنندگان ۲۳ تیر پیش بینی میکردند.

پذیرائی از نماینده امپریالیسم آمریکائی گامی بزبان مصالح نهضت ضد امپریالیستی خلق ایران بود. درسهای عمده حوادث ۲۳ تیر ۱۳۳۰ و ۲۸-۳۰ تیر ۱۳۳۱ را میتوان اینطور خلاصه کرد:

۱- در مبارزه با امپریالیسم باید روش قاطع داشت. همه امپریالیستها علی رغم تضادهای گوناگون بین خود، در برابر خلقهای جهان جبهه واحدی تشکیل میدهند. امپریالیسم آمریکا سرکرده امپریالیستها، ژاندارم خلقها و بزرگترین دشمن آنهاست.

۲- فقط از راه بسیج نیروهای ملی و ضد امپریالیستی، فقط با اعتماد بر نیروی لایزال خلق و تکیه بر آن و با اتخاذ سیاست انقلابی قاطع و بی تزلزل میتوان بر امپریالیسم و هیئت فرمانروای دست‌نشانده‌اش غالب آمد. هرگونه محدودیتی که ببهانه‌های گوناگون در بسیج نیروهای ملی و ضد امپریالیستی اتخاذ شود، هرگونه مماشات با نیروهای ارتجاعی داخلی که به منزله عمال امپریالیسم عمل میکنند در جهت تقویت امپریالیسم و شکست نهضت ملی و ضد امپریالیستی خواهد بود.

۳- اگر چه کلیه طبقات ملی و دموکراتیک و از آن جمله بورژوازی ملی میتوانند و باید در مبارزه ملی و ضد امپریالیستی شرکت جویند ولی مبارزه مذکور فقط آنگاه پیروزی خواهد رسید که حزب طبقه کارگر یعنی یگانه طبقه‌ایکه تا آخر انقلابی است بتواند رهبری را با اتحادی سیاسی صحیح در دست گیرد.

این تجارب نهضت ملی شدن صنعت نفت را باید آموخت و آویزه گوش قرار داد.

از تجربه...

داخلی هرگز نمی‌توان یک مبارزه موفق ضد امپریالیستی را به پیش برد.

تجربه ۲۸ مرداد به ما می‌آموزد که باید برای پیگیری و قاطعیت در امر مبارزه ضد امپریالیستی به طبقه کارگر تکیه کرد، دهقانان را بسیج نمود و برای بهبود شرایط زندگی آنها اقدام کرد.

تجربه ۲۸ مرداد می‌آموزد که مبارزه ضد امپریالیستی بدون مبارزه برای دموکراسی، بدون برسمیت شناختن حقوق مساوی برای زنان با مردان، بدون برسمیت شناختن حقوق مساوی خلقهای ایران میسر نیست.

تجربه ۲۸ مرداد می‌آموزد که با آزادی حزب طبقه کارگر، اتحادیه‌های کارگری،... ادامه در صفحه ۱۰

پیروزی مبارزه ملی مشروط به تامین سرکردگی طبقه کارگر است

از تجربه...

سازمانهای دموکراتیک زنان، دانش آموزان، جوانان جمعیت‌های ضد استعمار و صلح نباید به مخالفت برخاست و مرزهای فعالیت توده‌های مردم را محدود کرد. این امر فقط به نفع امپریالیسم و ارتجاع تمام می‌شود که از آمدن توده مردم به خیابانها هراس دارند. تجربه ۲۸ مرداد می‌آموزد که هرگز نباید با قیام بازی کرد، وقتی مردم به خیابان آمدند و بسیج شدند، وقتی آماده فداکاری گردیدند، وقتی حاضر شدند که جمهوری را به جای سلطنت بپذیرند باید آن راه آغاز شده را تا انتها پیمود، پشیمانی و هراسیدن از حضور انقلابی مردم، تاخیر در ضربه کاری به دشمن زدن، اعلام تنفس برای دشمن است که از آن برای زدن ضربه کاری سود می‌جوید.

تجربه ۲۸ مرداد نشان داد که با قیام مردم بازی شد و بی‌برنامگی و سردرگمی رهبران حزب توده مانع از آن شد که تحولات ۲۵ مرداد به برقراری یک جمهوری دموکراتیک بدل گردد.

تجربه ۲۸ مرداد نشان داد که نباید فریب ماموران رنگارنگ و مارصفت امپریالیستها را خورد. ماموران استعمار و امپریالیسم به هر نام و نشانی که باشند مامور استعماریند و برای منافع امپریالیسم کار می‌کنند. هندرسن با شوارتسکف، با مک‌گی و سرپرسی ساکس فرقی ندارند. ماموران امپریالیسم و استعمار را نمی‌توان به خوب و بد تقسیم کرد.

تجربه ۲۸ مرداد نشان داد که طبقه بورژوازی ملی برهبری دکتر مصدق توانائی آن را ندارد که مبارزه ضد امپریالیستی را تا به انتها ادامه دهد. آنها رفیقان نیمه راه هستند و نمی‌توان به آنها در جریان مبارزه اعتماد مطلق داشت.

تجربه ۲۸ مرداد نشان داد که بورژوازی ملی ایران از قدرت گرفتن کمونیستها و حضور طبقه کارگر در صحنه و هراس از اینکه رهبری مبارزه را از دست بدهد به عقب نشینی مبادرت کرد و صحنه مبارزه را خالی نمود. تجربه ۲۸ مرداد نشان داد که حتی در دوران دولت دکتر مصدق علیرغم آزادیهای نسبی به کف آمده نمی‌توانست بعزت قدرت ارتجاع داخلی، دربار، روحانیت، فئودالها، قدرت و نفوذ سران قوای سرکوب نظیر ارتش و قوای انتظامی هرگز انتخابات آزادی صورت بگیرد. حزب توده ایران کماکان غیرقانونی و تحت تعقیب بود، قانون سیاه ۱۳۱۰ که مبارزه بر ضد کمونیسم و انقلاب را بر پیشانی خود نوشته بود بر علیه کمونیستها بکار می‌رفت، چماقدارن پان‌ایرانیست و سومکا و آریا و زحمتکشان دکتر بقائی و خلیل ملکی هر روز و هفته کمونیستهای "پیراهن سفید" را به قتل می‌رساندند و مانند همین لباس شخصیه و چماقداران حزب الهی به نمایشات عظیم کارگری حمله می‌کردند و هرگز تحت تعقیب نیز قرار نمی‌گرفتند.

این تجربه آموخت که آزادی و دموکراسی ماهیتاً طبقاتی است و برای حمایت از این دستاوردها باید برای کسب و تعمیق آن بیکار کرد.

تجربه ۲۸ مرداد نشان داد که رهبری حزب توده ایران یک رهبری کارآموده نبود، به بورژوازی ملی دلبسته بود، نقش مستقل خود را در رهبری انقلاب به فراموشی سپرده بود و در لحظات حساس تاریخ ایران به دنباله روی از بورژوازی ملی پرداخته بود و سیاست مستقل خویش را فراموش کرده بود.

راست روی این رهبری در آنجا بروز کرد که پس از شکست ۲۸ مرداد در طی انتشارکنایی اعلام داشتند که شکست نهضت ملی ایران محتوم بود زیرا این حق بورژوازی ملی است که در مرحله انقلاب دموکراتیک رهبری را بدست بگیرد و با این کار خود را از نظر روحی خلع سلاح کرد.

تجربه ۲۸ مرداد نشان داد که ما برای پیروزی بیک حزب یکپارچه مارکسیستی لنینیستی نیاز داریم، پس بکوشیم تا دیر نشده همه نیروی خویش را در این راه متحد کنیم.

تجربه ۲۸ مرداد نشان داد که دربارکانون فساد و توطئه باقی می‌ماند که ادعای "مظهر هویت ملی" آن وسیله تحمیق عمومی است. باید این بت سنگی را درهم شکست و از ریشه مانند خاندان تزارها کند و به خاکروبه تاریخ افکند.

سالگرد دو...

کرده است.

واحد پول شیلی طی دو سال که دولت "اتحاد ملی" بر سر کار است چهار بار تنزل کرده است و همین خود عامل تازه‌ای برای گرانی هزینه زندگی و پائین آمدن بازهم بیشتر سطح زندگی است. در همین روزهای اخیر قیمتها دوباره از ۶۰ تا ۱۵۰ درصد بالا رفته است.

افزایش دستمزد کارگران، کارمندان که میبایست متناسب با گرانی قیمت‌ها صورت گیرد فعلاً بماه اکتبر موکول شده است البته آن هم بشرطی که لایحه آن تا این تاریخ در مجلس بتصویب برسد. نمایندگان حزب اپوزیسیون در کار تصویب آن اخلال میکنند و آنرا به عقب میاندازند. تازه آن مبلغی که باید بر طبق لایحه بر دستمزد افزوده گردد مبلغ ناچیزی است و با افزایش سرسام آور اخیر قیمتها مطلقاً تناسبی ندارد. به اضافه مواد غذائی کمیاب و گاهی نایاب است: گوشت، تخم مرغ، شیر و ماهی در حکم طلا است گران و کمیاب: علت آن هم فساد دستگاه دولتی است که سوسیالیستها و رویزیونیستها در راس آن قرار دارند.

برنامه ارضی هنوز کاملاً اجراء نشده و زمینهای زیادی همچنان در دست مالکین باقی است. دهقانان اینجا و آنجا مالکین را میرانند و زمین را تصاحب میکنند ولی دولت باین عنوان که این عمل با برنامه اصلاحات

نمیخواند زمین را از دهقانان باز پس میستاند. روشن است که با چنین وضعی عدم رضایت شدید توده‌های مردم نمیتواند وجود نداشته باشد و تظاهر نکند. دولت آینده نیز در قبال تظاهرات توده‌ها به قهر متوسل میگردد.

در همین اوائل اوت نیروهای پلیس به محلات کارگرنشین پایتخت حمله بردند و بنا به اعتراف صریح خودشان سه کارگر را به قتل رسانیدند و ده‌ها نفر را مجروح ساختند. رویزیونیستها سرکوب کارگران را تهنیت گفتند به این عنوان که تظاهرات توده‌ها هدفش گویا "برگرداندن توجه از برنامه‌هایی است که آینده قصد دار جامه عمل بپوشاند."

این وضع نابسامان به حزب ارتجاعی دمکرات مسیحی و گروه‌های فاشیستی میدان عمل داده است، "گروه‌های شبه نظامی" در همه جا دست بکار شده‌اند و انفجارهای پی در پی است که با دست آنها روی میدهد بقسمی که دولت مجبور شد حکومت نظامی اعلان کند. آن افراد و گروه‌های فاشیستی که بازداشت شدند با دادن مبلغی برابر چند تومان آزاد شدند (نوموند ۲۵ اوت ۱۹۷۲) حزب دمکرات مسیحی که چندی پیش اعتصاب کسبه را علیه دولت سازمان داد اکنون در جریان سازمان دادن تظاهرات جدیدی است. دولت آینده بجای سرکوب نیروهای فاشیستی و ارتجاعی به آنها فرصت میدهد که اقدامات خود علیه دولت را دنبال کنند. عجب تر آنکه حزب رویزیونیست بر آن است که حزب دمکرات مسیحی را در دولت شرکت دهد. این حزب، پس از آنکه جناح چپ آن انشعاب کرد اکنون آشکارا ارتجاعی و زمام آن در دست فاشیستهای سرشناس است. دمکراتهای مسیحی فعلاً به پیشنهاد پاسخ مساعدی نداده‌اند و در انتظارند که دولت آینده باز هم بیشتر در مشکلات خود فرو رود و آنها سهم بیشتر و بهتری بدست آورند. رویزیونیستها که از توده‌ها میترسند با بدترین دشمنان خلق متحد میشوند و بجای آنکه برای حل مشکلات به توده‌ها، کارگران توسل جویند بر سرکوب خونین تظاهرات بحق آنها صحه میگذارند.

تجربه شیلی یکبار دیگر شکست "راه مسالمت آمیز"، راه پارلمانی را نشان میدهد، باید منتظر بود رویزیونیستها بدنال کشف تجربه تازه‌ای بروند و نمونه تازه‌ای ارائه دهند. اما تجربه شیلی یک واقعیت دیگر را هم نشان داد و آن اینکه رویزیونیستها همیشه و در همه جا آماده خیانت و سازش با ارتجاع و امپریالیسم علیه توده‌های مردم‌اند.

۵۰ سالگی کودتای ۲۸ مرداد و سی‌امین سالگرد کودتای شیلی حاوی درسهای گرانبهائی است که باید مورد توجه و آموزش پویندگان راه آزادی طبقه کارگر یعنی مارکسیست لنینیستها قرار گیرد. این جمعبندی بدون تکیه بر حزب واحد طبقه کارگر ممکن نیست.

نهضت‌های مقاومت ملی و انقلابی در منطقه باید علیه امپریالیسم متحد شوند

دروغگوئی...

بجز تعداد قلیلی خودفروختگان نپذیرفتند. حتی سوگندهای جیره موجب بگیریان کیهان لندن سلطنت طلب که همه چیز را وارونه جلوه می دهد نیز در این واقعیت که مردم عراق با نفرت از اشغالگران یاد می کنند تغییر نداد.

امپریالیستها گفتند که برای نجات مردم عراق می روند و حال معلوم شده است که آنها فرشته نجات نیستند حضرت عزرائیل اند که با داس مرگ حاضر شده اند.

آنها گفتند که قصد دارند برای مردم عراق آزادی و دموکراسی ببرند، حال آنکه یک مجمع مشورتی دست نشانده بر پا کرده اند که ملت عراق در تعیین ترکیب آن کوچکترین دخالتی نداشته است. برای چاشنی آن رهبران خود فروخته کرد و رویزونیستها خائن را نیز مخلوط کرده اند، تا بوی تعفنش کمتر شود.

آنها گفتند که قصد دارند عراق را بسازند. ولی موزه های آنرا غارت کردند، چند هزار اسرائیلی جاسوس و عمال سازمان "سیا" را بطور غیر قانونی وارد خاک عراق نموده اند. منابع نفت عراق را غارت می کنند و آنرا مجاناً از خاک عراق خارج می کنند.

آنها می گفتند که برای مردم عراق امنیت خواهند برد ولی روشن است که حداقل امنیتی را هم که آنها داشته اند سربازان اشغالگر از آنها گرفته اند.

آنها می گویند مردم عراق ما را جداً دوست دارند و این عمال صدام هستند که بعلت اخراج از شغلشان طبیعتاً از ما بدشان می آید و عملیات جداگانه تروریستی انجام می دهند که به مردم عراق مربوط نیست. این عده بازماندگان تک و توک صدام هستند. این عملیات مقاومت مردم بر ضد اشغالگران نیست، عراقیها اشغالگران را دوست دارند، مدرن، سکولاراند، وطن پرست نیستند، وطن پرستی یعنی همانگونه که "حزب کمونیست کارگری ایران" می گوید یعنی فاشیست بودن، کیهان لندن سلطنت طلب هم این دروغها را تأیید کرد و می کند و قرار شده بعد از این هم تا موقعیکه اسرائیلیها و اشرف پهلوی پولش را می دهند این دروغها را تأیید کند. حتی زمانیکه آمریکاییها معتقد شده اند که تاکنون دروغ گفته اند و این مقاومت چریکی مردم است، کیهان لندن سلطنت طلب به مصداق اینکه حرف مرد و شاید هم زن یکی است از همان نظریه قدیمی سازمان "سیا" دفاع می کند.

آنها می گویند که مردم عراق ما را دوست دارند و این ترورها کار یک عده ماجراجو و اقلیت اسلامیست است که از اقصی نقاط جهان بدون گرفتن روادید بدون اجازه دولت عراق به نیت اشغالگری و بطور غیر قانونی برای مبارزه با آمریکاییها به عراق آمده اند، آنها، طالبان القاعده، جهاد، حماس، جماعت اسلامی، انصار... و... نام دارند که مشمول هیچ قانونی نباید باشند.

آنها می گویند مردم عراق ما را دوست دارند، بویژه موقعیکه سربازان گردن کلفت آمریکائی ماشینهای آنها را از روی دستپاچگی و هراس و آشفته فکری و ناراحتی وجدان به گلوله می بندند و هر روز صدها نفر از مردم عادی را بدون حضور دوربینهای رسانه های گروهی از روی علاقه می کشند و بویژه زمانیکه با سگهای "نجس" خود به خانه عراقیهای مسلمان هجوم می برند و به بازرسی بدنی زنان و دختران آنها در خانه و در ملاء عام می پردازند تا شاید درکنجی اسلحه و یا بمبی بیابند.

آنها می گویند ما قصد داریم حکومت عرفی در عراق بیاوریم، ما قصد داریم عراق را مدرن کنیم، همانگونه که در افغانستان دو سال است این کار را می کنیم، ما قصد داریم با "اسلام سیاسی" مبارزه کنیم و... اگر کسی باور نمی کند می تواند از رهبران "حزب کمونیست کارگری ایران" که اکنون با عینکهای دودی ساکن عراق شده اند و میتینگ می دهند، پرسد تا همه این دروغهای ما را تأیید کنند، ما نه امپریالیسم هستیم و نه مرتجع. ما مدرن هستیم، ما سکولار هستیم، ما ارزشهای عام دنیای متمدن را نمایندگی می کنیم و می خواهیم با "اسلام سیاسی" با جنگ افزارهای مدرن بجنگیم.... اگر این حزب و برادر تئیش سلطه اشغالگران آمریکائی را بپذیرند و با ما و اسرائیلیها همکاری و خوش و بش کنند و بجای بسیج توده های مردم علیه قوای اشغالگر و تشویق آنها به جنگ مسلحانه برای آزادی عراق و گرفتن رهبری مبارزه ملی و ضد امپریالیستی سرشان را با شیره "مبارزه برای بیکاری" گرم کنند، تا مذهبیها که ما به آنها نیاز داریم رهبری این مبارزه را بدست گیرند، آنوقت ما نیز تلویزیون لس آنجلس را برایشان همراه با رادیو اسرائیل رزرو می کنیم و نقشی هم به آنها در شورای مشورتی آینده در ایران وامی گذاریم.

آنها می گویند آمدن ما به عراق بی غرض و مرض است ما می خواهیم موسساتی را که خراب کرده ایم مجدداً بسازیم، ما می خواهیم تاسیسات فرسوده نفتی عراق را مدرن کنیم و به استخراج نفت دست بزنیم، این نیات خوب چه اشکالی دارند که یک عده با آن مخالفند؟ اگر اتفاقاً قراردادهای ساختمانی با شرکتهای آمریکائی و انگلیس بسته شده است کاملاً اتفاقی است از روی حُب و بغض نیست. ما مخارج جنگ را از فروش نفت عراق تا صد سال آینده تامین می کنیم و برای اینکه کارمان نیز قانونی باشد با حکومت دست نشانده ای که خودمان سر هم بندی کرده ایم قراردادهای نان و آب دار رسمی زیر نظر مامورین سازمان ملل متحد منعقد می سازیم، سیل آلمان و فرانسه و روسیه، ایتالیا، ژاپن و با ته مانده روغنهای سیل اسپانیای درمانده و دانمارک سلطنتی را نیز چرب می کنیم. پولش را کشور آزاد و دموکرات کویت و عربستان سعودی میدهند، سهم

ایران بابت غرامت جنگی را نیز به حساب خود می گذاریم و هر مسئله ای قابل حل می شود.

آنها در گذشته دروغ می گفتند و در حال حاضر نیز دروغ می گویند و در آینده نیز دروغ خواهند گفت. امپریالیسم و ارتجاع راستگو نیست و نخواهد بود، اهداف آنها بدنبال منافع غارتگرانه خویش است و بضرر منافع سایر ملل جهان. اینکه مثنی مزدور امپریالیسم برای خالی نبودن عریضه در مقالات خود برای تبرئه امپریالیسم آمریکا بیان می کنند که البته دول خارجی نیز در عراق بدنبال منافع خود هستند برای فریب مردم کافی نیست، استدلال باید کمی قویتر باشد، این پرگوئی ادامه همان دروغهای امپریالیستهاست. منافع امپریالیستها در عراق امر کم اهمیتی نیست که قابل دفاع باشد و بشود به سادگی آنرا زیر سیلی در کنیم. تمام دعوا بر سر این منافع است. این منافع امر جنبی و کناری نیست، کل مسئله است. این منافع یعنی غارت میلیونها مردم کشور همسایه ما عراق، برای صدها سال آینده، یعنی فقر، بدبختی، مرگ، جنایت، کشتار جمعی و جمع آوری جمجمه های برای نمایش در سایر کشورها. منافع امپریالیسم فقط بر این اساس یعنی بر اساس جنایت علیه بشریت تامین می شود. آنکس که اساساً در عراق برای امپریالیستها منافع برسمیت می شناسد حقی در نظر می گیرد، خودش نوکر اجنبی است.

فاجعه عراق باید زمینه ای برای درس آموزی نیروهای انقلابی ایران باشد. این تجربه در یک مرحله نخستین، تمایز میان دوستان و دشمنان انقلاب ایران و همدستان امپریالیستها را نشان داد. باید این تجربه را روزانه بررسی کرد و نتایج انقلابی از آن گرفت. منطقه دستخوش تحول عمیقی است. مبارزه ملی و نجات بخش مردم منطقه را باید کمونیستها در کف خود بگیرند وگر نه اسلامیستهای بنیادگرا رهبر جنبش ملی خواهند شد که آنرا به بیراهه می کشانند.

خطر تجدید تجربه خود فروختگی رهبران کردهای عراق باید مورد نظر انقلابیون ایران باشد. هر جریانی بهر نحوی که تجاوز یک نیروی اشغالگر را به عراق بپذیرد، بر اسارت مردم عراق صحه بگذارد، بدنبال نکات مثبت در جنایات آمریکا بگردد، خودش نه دموکرات است، نه آزادیخواه و نه انقلابی. مرتجعی است که برای گرفتن سهم با مرتجع قویتر از خود کنار آمده است. جریانی است که در روند انقلاب ایران قابل اعتماد نیست.

باز هم در باره حزبیت

"پرولتاریا از سازمان و انضباط بیم ندارد... پرولتاریا تلاشی نخواهد داشت که آقایان استادان و دانش آموزان که نمی خواهند داخل سازمان گردند فقط در قبال اینکه زیر بازرسی تشکیلات کار می کنند، اعضای حزب شناخته شوند" از رفیق لنین

نایان امپریالیسم و صهیونیسم همدستان نقابدار ارتجاعند

دروغگوئی قانون دنیای امپریالیسم

کار بجائی رسیده است که آقای پروفور کیلی کارشناس سلاحهای بیولوژیک و شیمیائی را در انگلستان خودکشی کردند تا کار اقتضای این رهبران "دموکرات" که در یک "انتخابات آزاد" انتخاب شده‌اند تا به موکلین خود دروغ بگویند به اقتضای بیشتری نکشد. آنها به همه جهان دروغ گفته‌اند تا توجیهی برای نابودی یک کشور و غارت آن پیداکنند. آیا این حوادث اتفاقی است؟ هرگز! این قانون اساسی جامعه سرمایه‌داری و امپریالیسم متجاوز جهانی است. این قانون سلطه‌گری است. امپریالیسم آمریکا در کوبا، ویتنام و... از همین دروغها استفاده کرد و می‌کند و خواهد کرد.

بیاد آورید بهانه‌هایی را که این عده برهبری امپریالیسم آلمان برای حمله به کشور مستقل یوگسلاوی طرح کردند. در آنجا نیز این جنایات با یک دروغ بی‌شرمانه توسط وزیر امور خارجه آلمان و وزیر دفاع آلمان شروع شد و با صدها دروغ دیگر توسط دستگاه اقلیت حاکمه و رسانه‌های خریداری شده گروهبش به پایان رسید. راز جنایات امپریالیستها در یوگسلاوی تجزیه شده روزی برملا می‌شود. دستگیری میلو سوویچ و سر به نیست کردن وی در لاهه هرگز نمی‌تواند حقایق تاریخی را کتمان کند. آن کاری را که امپریالیسم آلمان در یوگسلاوی کرد حال امپریالیستها آمریکائی و انگلیسی در عراق می‌کنند. با دروغ شروع کردند و با دروغ ادامه می‌دهند.

آنها گفتند که صدام سلاحهای کشتار جمعی دارد که نداشت.

آنها گفتند که صدام در عرض ۴۵ دقیقه می‌تواند خود را به سلاحهای کشتار جمعی مسلح کند و صلح جهان را به خطر اندازد و دنیا را به آتش و خون بکشد که دروغ بود.

آنها گفتند که مردم عراق جانشان به لشان رسیده و همه با دست گل در پشت دروازه‌های بغداد منتظر حضور سربازان آمریکائی و انگلیس ایستاده‌اند، تجربه نشان داد که علیرغم نارضائی مردم عراق هیچکس ننگ همکاری با امپریالیستها را ... ادامه در صفحه ۱۱

همان گونه که حزب ما پیشگوئی کرد، امپریالیسم ببر کاغذی است و ببر کاغذی نیز از کار در آمد و اینک چون خر در وحلی عراق در مانده است. و این تازه اول کار است. روزی نیست که سربازان کلید بهشت به گردن آمریکائی در جوار مقبره امام حسین و حضرت علی رهسپار بهشت نشوند، روزی نیست که آنها ماهانه بیش از چهار میلیارد دلار هزینه جنگی، روی دست مالیات دهندگان آمریکائی نگذارند که پولش تو جیب کنسرنهای آمریکایی رفته و تدارکات لازم برای سربازان آمریکائی در عراق فراهم آورند و از جمله کوکا کولا، ویسکی، پیتزا هات، ودکا گورباچف، شکلات، آدامس، وسایل ممانعت از حاملگی، کوکائین و سایر مواد مخدر، زیر شلواری بهر اندازه، رقاصه‌های کرایه‌ای منطقه‌ای و غیر منطقه‌ای و یا آمریکائی، هنرپیشگان هولیودی و شوخ شنگ و مست و ملنگ که به سربازان آمریکائی در "شوهای" خود دل و جرات بدهند و برای رهبران آمریکا آراء "دموکراتیک" جمع کنند و... و سرانجام تابوتهای خوش ساخت و در هر قد و اندازه. روزی نیست که امپریالیستهای آمریکائی با چرتکه حساب نکنند که این مخارج گزاف را چگونه از قِبَل غارت مردم عراق با سود بیشتر بانکی و یا با سود بالاتر از سود بازار بورس چگونه دوباره به جیبهای خود با استفاده بیشتر سرازیر کنند. روزی نیست که علم اقتصاد در خدمت جنگ بکار گرفته نشود و نتایج بد و خوب آن سنجیده نگردد. و از این روزها تا چشم به افق گورستانهای جمعی سربازان آمریکائی در عراق روزانه روشن است، می‌آید و می‌رود و دوستان ایرانی امپریالیسم آمریکا را نگران می‌کند. امپریالیستهای "دموکرات"، "آزادیخواه"، "بشردوست"، "متمدن"، "قانوندان" یکباره دروغگو و عوامفریب از کار در آمدند و معلوم شد که رهبران این کشورها که نمایندگان کنسرنهای نفت و تسلیحات هستند مانند آخوندهای ایران، نظیر جنتی، رفسنجانی، عراقی (شاه‌رودی)... با بی‌شرمی و وقاحت به مردم کشورشان دروغ می‌گفته‌اند. ولی مگر آنها از رو می‌روند. هرگز!

Workers of all countries unite!

TOUFAN

توفان

Central Organ of the
Party of Labour of Iran

Nr. 43 - Okt. 2003

از تجربه خونین ۲۸ مرداد پیام‌آموزیم

تجربه ۲۸ مرداد نشان می‌دهد که نباید به خاندان ننگین سلطنت پهلوی اعتماد کرد.

تجربه ۲۸ مرداد نشان می‌دهد که آمریکا و انگلیس ماهیتاً سرمایه‌داری امپریالیستی بوده و اختلافاتشان بر سر غارت غنایم نباید منجر به خطا در تحلیل از ماهیت امپریالیستی آنها گردد.

تجربه ۲۸ مرداد می‌آموزد که امپریالیستها از هر قماش دشمنان مردم ایران و جهان هستند. امپریالیسم خوب و بد ندارد.

تجربه ۲۸ مرداد می‌آموزد که روحانیت که ماهیتاً ارتجاعیست همواره در روند مبارزه در کنار امپریالیسم و ارتجاع داخلی قرار می‌گیرد.

تجربه ۲۸ مرداد می‌آموزد که بورژوازی ملی در یک کشور نیمه مستعمره نیمه فئودال خصلت دوگانه دارد دلپستن به معجزات بورژوازی ملی برای قطع کامل دست امپریالیسم و سپردن رهبری بدست وی نادرست می‌باشد.

تجربه ۲۸ مرداد به ما می‌آموزد که در یک کشور نیمه فئودال و نیمه مستعمره فقط با تکیه بر تقسیم انقلابی ارضی و بسیج دهقانان برهبری طبقه کارگر که در حزب کمونیستی متشکل است امکان پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین میسر است.

تجربه ۲۸ مرداد به ما می‌آموزد که برای مقابله با امپریالیسم باید به تصفیه جبهه داخلی توسل جست و درون را از دشمنان و متحدین بالقوه امپریالیسم پاک کرد. یا تکیه به ارتجاع ... ادامه در صفحه ۹

صفحه توفان در شبکه جهانی اینترنت www.toufan.org نشانی پست الکترونیکی toufan@toufan.org

سخنی با خوانندگان: نشریه‌ای که در دست دارید زبان مارکسیست-لنینیستهای ایران است. "توفان" نشریه «حزب کار ایران»، حزب واحد طبقه کارگر ایران است! این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع‌آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدتها، هرچند هم که جزیی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا مخارج گزاف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

حساب بانکی
TOUFAN
POSTBANK Hamburg
BLZ. 20110022 KONTO NR. 2573302600
GERMANY

شماره دورنگار (فکس) آلمان ۰۳۴۶۰۳۴۶۸۰۶۹

TOUFAN
POSTFACH 103825
60108 FRANKFURT
GERMANY

پیروز باد حزب طبقه کارگر ایران